

اخبار ناصری و مظفری در باب حقایق افضل بررسی مقایسه‌ای مشکله‌ی هویت در تاریخ‌نگاری قاجاریه

محسن خلیلی*

چکیده:

تاریخ‌نویسی، تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری، سه‌گونه گزارش رخدادهای تاریخی است و هرکدام را می‌توان یک روایت نامید. کتابت رخدادهای تاریخی دوره‌ی قاجاریه، میان تاریخ‌نویسی و تاریخ‌نگاری سرگردان بود. برای رهایی از این سردرگمی و دستیابی به نقطه‌ی استقرار، که به تاریخ‌نگری ویژه‌ی دوره‌ی قاجاریه منتهی می‌شود، و جست‌وجوی هویت، ابعاد و مؤلفه‌های آن در متون تاریخی این دوره به ناچار باید تعریف خود را ارایه دهیم. در این مقاله، هویت مثابه‌ی فرایندی است که طی آن نوعی پاسخ‌گویی آگاهانه و عامدانه به دو پرسش چپستی و کیستی به دست می‌آید. سپس هویت را به دو مجموعه‌ی مفهومی و متمایز «خود» و «دیگری»، پاره‌های سه‌گانه‌ی (ایرانی و اسلامی و غربی) سازنده‌ی هویت و مبانی سه‌گونه‌ی (سنتی و دینی و قانونی) اقتدار به‌عنوان دست‌مایه‌ی هویت‌بخش و هویت‌ساز منقسم ساخته، و با این معیارها دو متن تاریخ‌نگارانه‌ی دوره قاجار - حقایق‌الاخبار ناصری و افضل‌التواریخ - را مقایسه کرده‌ایم. مفروض نگارنده آن است که هویت برساخته ماست، خود هیچ عینیتی ندارد و نمی‌تواند متجسد شود؛ به تعبیر دیگر، مفهوم هویت، خود کاملاً بی‌هویت است. ما با میزان و تعریف خود از هویت - که کاملاً ساختگی است - متون دوگانه‌ی تاریخ‌نگارانه را به سخن واداشته‌ایم. نتیجه آن‌که، در تاریخ‌نگاری دوره‌ی قاجاریه «هویت» در وضعی پرسش‌انگیز یا به تعبیری در یک «دشواری» قرار داشت و نمی‌توانست آمیختگی به هنگامی میان مؤلفه‌ها و درون‌مایه‌های سه‌گانه‌ی هویتی بیافریند.

کلید واژه‌ها: هویت، تاریخ‌نگاری، قاجاریه، مشکله هویت،

تاریخ‌نویسی، تاریخ‌نگری، خود، دیگری

هر کس سه شخص است: یکی آنچه خودش فکر می‌کند که اوست؛
دیگر آنچه دیگران درباره‌اش می‌اندیشند؛ سوم آنچه خود می‌اندیشد که
دیگران او را چنین می‌پندارند (گرث و میلز، ۱۳۸۰: ۱۳۴).

فرانک جونز^۱

مقدمه

در یک تعریف بسیار ساده، تاریخ‌نویسی نقل خام و ساده‌ی رخدادهای فردی و اجتماعی است؛ اما در همین بداهت آغازین نیز با پرسش‌هایی چند مواجه‌ایم: آیا تاریخ‌نویسان، گزارش‌گران واقعی تاریخ هستند؟ ارتباط میان روایت تاریخی (آنچه که واقعاً مکتوب شده)، و حقیقت تاریخی (آنچه که حقیقتاً روی داده است)، چیست؟ آیا تاریخ علم است یا تجربه؟ یا فن و ذوق و هنر؟ توصیف است، یا تلاشی است در جهت تفسیر وقایع؟ توهم است، یا شناخت واقعیت؟ تعریف تاریخ به مثابه‌ی سکه‌ای با دو روی همسان است؟ که یک روی آن، وقایع گذشته؛ و روی دیگر، آنچه از آن وقایع ضبط و ثبت شده است؟

سه گونه می‌توان رویدادهای گذشته را روایت کرد: گاهی، راوی تنها به گزارش آنچه روی داده است اکتفا می‌کند، و از نزد خود چیزی را کم یا زیاد نمی‌کند؛ زیرا گزارش روایت‌گونه‌ی او نیازمند فراز و فرود نیست و کار ویژه‌ی دادرسی و قضاوت را به دیگران وامی‌گذارد. گاهی نیز، راوی صاحب اندیشه‌ای وظیفه‌ی گزارش رخدادهای برعهده می‌گیرد. و برخی وقایع را فرو می‌کاهد و بعضی را بر بلندی می‌نشانند، چرا که همه‌ی رویدادهای تاریخی را واجد ارزشی یکسان نمی‌داند و بیم جان و امید نان نیز به او آموخته است که برای خوش‌آیند کسانی، می‌توان حوادث تاریخی را بازسازی کرد و آن‌ها را بنا به شرایط، افتخارآمیز و یا مبتذل جلوه داد؛ و در روزگاری شاهد یک راوی صاحب فکر هستیم که بیم و امید را فروهشته و با تمهیدات فیلسوفانه، گام به وادی گزارش تاریخ می‌نهد، و با استعانت از یک نظام نظری، رویدادهای تاریخی را بررسی می‌کند. او در آغاز به منظومه‌ی

1- Frank Jones

فکری خود متعهد است، و چیزی که برایش اهمیت دارد، هدف‌مندی و نظام‌مند بودن روایتی است که او به نام تاریخ مکتوب می‌کند و به خواننده عرضه می‌دارد. گروه اول را تاریخ‌نویس می‌نامیم، گروه دوم را تاریخ‌نگار و گروه سوم را تاریخ‌نگار نام می‌نهیم.

تاریخ‌نویسان مؤلفانی اهل وصف، تاریخ‌نگاران شارحانی اهل شرح، و تاریخ‌نگران نگارش‌گرانی اهل بیان محسوب می‌شوند. به همین تعبیر، در تاریخ می‌توان با توصیف و تشریح و تبیین مواجه شد. هر کدام البته داعیه‌دارانی قدرتمند به حساب می‌روند، ولی هیچ‌گاه داور فرجامین به‌شمار نمی‌آیند؛ زیرا این قدر هست که می‌توانند صحیفه‌هایی از گواهی‌های خود را به دست خلایق روزگار بسپارند. کتابت رخدادهای دوران قاجاریه، در تاریخ معاصر ایران همواره میان تاریخ‌نویسی و تاریخ‌نگاری حرکت کرده، و قدرت آن را نیافته است که به تاریخ‌نگاری ارتقا یابد. برای دستیابی به چنین پیشرفتی و برای ارتقا از سطوح نازل وقایع‌نگاری‌های تاریخی، باید به رشته‌های درسی - پژوهشی علوم اجتماعی توجه کنیم، و ضمن بهره‌گیری از روایتی چند - رهیافتی، به ایجاد و خلق ترکیب‌ها و تلفیق‌های جدید در تکنیک‌های پژوهشی دست یازیم. چه‌گونه می‌توان از میان پرت‌وپلاگویی‌های مورخین دوره قاجار، آن‌گونه که فرمانفرمایان به آن باور دارد (اشپولر و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۸۷) که خود میان ویژگی‌های تمرکزگرایانه ایلی و تمرکزگرایانه دیوانی (ص ۱۹۹) سرگردان بوده و به نوعی هویت مذکرانه (بیلینگتون و دیگران، ۱۳۸۰: ۲۱۱) را از روایت برگزیده‌اند، نظم و انتظامی متفکرانه استخراج کرد؟

مفهوم هویت از آن دسته مفاهیمی است که می‌تواند نظم کهن تاریخ را به نظم نوین امروز پیوند زند؛ زیرا اندکی غور در آن، به ما می‌نمایاند که می‌توان تصویر دقیق‌تری از راوی به‌دست آورد؛ و تصویری را از درون شیوه‌ی گزینش رخدادهای کسب کرد شیوه‌ی برخورد ما با یک متن تاریخ‌نگارانه و تاریخ‌نویسانه‌ی دوره قاجار - با تذکار این نکته که مفهوم «هویت» را به منزله‌ی محور مقاله برگزیده‌ایم - در واقع استخدامی است. به این معنا که ادعا نمی‌کنیم محمد جعفر خورموجی و غلامحسین افضل‌الملک در جست‌وجوی پاسخ به دو پرسش چیستی و کیستی

بوده‌اند، بلکه ما از درون دو مکتوب آن‌ها، پاسخ‌های هویت‌شناسانه‌ی خود را می‌کاویم و برساخته‌های خود را عیان می‌گردانیم. ما در پی آن هستیم که بیابیم اگر از مورخ راوی می‌پرسیدیم تو کیستی و چستی، او چه پاسخی به ما می‌داد؟ البته در این‌جا درصدد انگیزه دانی و نیت‌خوانی او بر نمی‌آیم زیرا به نوشته گرت و میلز تصاویر ما از خویشتن با انتظارات دیگران محدود یا آزاد می‌شود و هر انسانی در گزینش‌گری‌ها و برخوردهای فردی و اجتماعی‌اش امکان دارد شخصیت‌های گوناگونی را واجد شود که منوط و محدود به تأییدها و تخطئه‌های دیگران (گرت و میلز، ۱۳۸۰: ۱۳۲-۱۲۸ و ۱۵۶) است. تاریخ‌نویس متناسب با موقعیت و شخصیتی که دارد، می‌تواند در روایت‌های گوناگونی که بیان می‌کند حامل گفتارهای فاتحانه یا مغلوبانه باشد. هم‌چنین توجه داریم که پیروزی یا ناکامی، در نسبت و پیوند میان خود با دیگری معنا پیدا می‌کند که سرآغاز بحث هویت است.

هویت، فرایند پاسخ‌گویی آگاهانه‌ی هر فرد، قوم یا ملت است، به پرسش‌هایی که از «خود» او می‌شود: خاستگاه اصلی و دایمی‌اش کجاست؟ چه فرهنگ و تمدنی دارد و چه نقشی در توسعه‌ی تمدن جهان داشته است؟ و امروزه چه جایگاهی در جهان دارد؟ به چه جمعی تعلق دارد و یا داشته است؟

هویت، در ادراک فرد از خود^۲ ریشه دارد و دارای بنیانی روان‌شناسانه است. خود، در فرایند اجتماعی شدن با اتخاذ دو موضع «تشخص و تمایز»، هم از دیگران تمیز داده می‌شود و هم به طرزی مداوم در پیوند و نسبت با دیگران مورد بازشناسی قرار می‌گیرد. هویت، مشتق از Idem به معنای تشابه و تداوم است که در آن هم اشتراک و هم پایایی به چشم می‌آید. درون‌مایه و مؤلفه‌های هویت عبارتند از: الف) شناسایی یا بودن: که ناظر بر واقعیتی است که وجود دارد و موجودیت خود را اعلام می‌کند. ب) بازشناسایی یا شدن: که ناظر بر پدیده‌ای تاریخی است که در فضای جدید نیاز به تعبیر و تعریف جدید دارد. در پیوند دیالکتیکی میان ذهن، خود و جامعه، ما به تمایزهای خودمان با دیگران پی می‌بریم و این تفاوت‌ها خود منبع شناسایی دو مقوله‌ی خودی و دیگری می‌شود. در این معنا، هویت تعریف و

2- Self-conception

تفسیری است که ما از خودمان داریم که هم شکل می گیرد، هم از حیث زمانی استمرار، تطوّر و تغییر می یابد.

ارتقای تاریخ نویسی به تاریخ نگاری، و پیشرفت از تاریخ نگاری به تاریخ نگری - اگر آن را امری بایسته و نیکو تلقی کنیم - نیازمند درافکندن طرح‌واره‌های تحقیقی و تمهیدی است که طی آن باید روشن کنیم که ما چه گونه و با کدام ابزار می خواهیم آن را به دست آوریم. در این مقاله، «هویت» را برگزیدیم و اکنون برآنیم که به خلق یک دستگاه واژگانی از پیکره‌ها و پاره‌ها و برسازنده‌های هویت دست یازیم تا با کاربست آن نشان دهیم که پاسخ‌های گوناگون دو مورخ قاجاری به پرسش‌های مبتنی بر کیستی و چیستی از چه قرار بوده است. به این دلیل، در این مکتوب از حیث جغرافیایی هویت را به سه پاره غرب، جهان اسلام و ایران زمین؛ از حیث تمدنی به سه پیکره‌ی تمدنی ایران، اسلام و مدرن؛ و از حیث معانی و مفاهیم به برسازنده‌های گوناگون منقسم نموده‌ایم. در ذیل به برخی از آن معانی و مفاهیم و پاره‌ای از برسازنده‌ی هویت‌های سه‌گانه اشاره می‌کنیم:

یک) هویت به منزله‌ی استناد به «خود»:

«ایران، اسلام، وطن، ملت، مردم، من، ما»

دو) هویت به منزله استناد به «دیگری»:

«بیگانه، دشمن، اجنبی، کافر، زندیق»

سه) خلق و خوی ایرانی:

«پدرسالاری، شیخوخیت، مطلق بودن قدرت، قداست داشتن قدرت»

چهار) آموزه‌های دینی:

- لزوم حفظ کیان جامعه‌ی اسلامی در برابر خطر کفار،

- ضرورت سازگاری زندگی اجتماعی و حقوق فردی و عمومی با احکام

شرع،

- جایگاه مجتهدان و عالمان مذهبی در زندگی اجتماعی.

پنج) آموزه‌ها و مفاهیم مدرن:

«آزادی، قانون اساسی، اکثریت، محدود کردن اختیارات شاه، عرف،

مصلحت عمومی»



پاره‌های برسازنده‌ی هویت‌های سه‌گانه را این‌گونه احصا کرده‌ایم:
 یک) ایرانی: شاه، میهن، وطن، ایران، فرهنگ ملی، افتخارات پیشین، کیان
 پادشاهی، آداب و عادات ملی، پرچم، سرود و جنگاوری؛
 دو) اسلامی: روحانیت، علما، فقها، اسلام، دین، خدا، رسوم مذهبی، توکل،
 ایمان، قیامت، آخرت، نماز، ایثار، جهاد، عزاداری، ادعیه، مراجع تقلید، مذهب،
 پیغمبر و امام؛
 سه) غربی: ملل راقیه، فرنگ، فرنگی، فرنگستان، آزادی، قانون، ترقی، دموکراسی،
 ماشین، تکنیک، حزب و توسعه.
 اکنون با این معیار و میزان، بر قلم خورموجی و افضل‌الملک برساخته‌های
 هویتی خود را حمل می‌کنیم و پاسخ پرسش‌های چیستی و کیستی را فراچنگ
 می‌آوریم.

الف) حقایق الاخبار ناصری

سیدمحمد جعفر خان حسینی خورموجی، مورخ مخصوص دولت ناصری و
 ملقب به حقایق‌نگار، در کتاب حقایق‌الخبار ناصری* شیوه‌ی متفاوتی را نسبت به
 نسل اول تاریخ‌نگاری قاجاریه در پیش می‌گیرد، و کم‌وبیش به نوعی تاریخ‌نویس
 واقع‌نگار، حقیقت‌نگر و درعین‌حال مردم‌گرا نزدیک می‌شود. اگرچه او نیز همانند
 سایر تاریخ‌نویسان عهد قاجاریه از پادشاه فرمان می‌گیرد و کتابت رویدادهای
 تاریخی را به دستور او انجام می‌دهد، اما به قول او، ناصرالدین شاه خواسته‌ای
 به‌قاعده داشته است:

به ضبط تاریخ دولت ابد مدت خویش مأمورم داشت، ولی مقرر شد که
 خالی از خرافات‌منشیانه و جزافات مترسلانه، طریق صدق و صواب پوی و
 جز از راستی و انصاف مگویی. خائن را خادم‌مدار و فرار را کوارم‌شمار.
 حقایق‌نگاری کن نه طریق تملق سپاری (حقایق: ۲).

* از این پس به نام «حقایق» و در درون متن ارجاع داده می‌شود. برای آگاهی از یک شرح مختصر و مفید
 درباره‌ی این کتاب، می‌توانید رجوع کنید به تهماسب طالبی، : حقایق‌الخبار ناصری اثر محمدجعفر
 خورموجی، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا (سال ۳، شماره ۱، پیاپی ۲۵، سی آبان ۱۳۷۸) صص ۱۴ تا ۱۷.

خورموجی امثال امر می‌کند و در حقیقت به نوعی تاریخ را می‌نویسد که از آزادگی‌اش در کتابت نشان دارد و از این بابت کم‌تر نمونه‌ای مانند او از حیث حقیقت‌نگاری عام‌گرا در میان تاریخ‌نویسان دوره‌ی قاجاری در دست است. لقب حقایق‌نگار شایسته‌ی او بود، همان لقبی که سرانجام درباریان آسوده‌طلب را آزرده و حرف حق و سخن راست او را تحمل نکردند. در باب امیرکبیر، قائم‌مقام و سانحه‌های پرملال آن‌ها نیز مواضع حاجی میرزا آقاسی در هنگام صدارت، تعریف و تمجیدهایی که درباب آقاخان محلاتی روا می‌دارد و او را در جایگاهی می‌نشانند که دیگران یا به آن دقت نمی‌کردند یا به روی خود نمی‌آوردند. دست کم روایت‌هایی را ذکر می‌کند که سایر تاریخ‌نگاران قاجاری کم‌تر جرأت و جریزه پردازش آنها را در خود می‌یافتند (حقایق: ۲۸ و ۲۵ و ۱۰۵ و نه).

آن‌چه که او را از دیگران متمایز می‌کند، توده‌گرایی وی در بیان حقایق تاریخی است، تا جایی که خواننده احساس می‌کند از یک روایت تاریخی ویژه‌ی فتوحات پادشاهانه خارج می‌شود و در روایتی دیگر گام می‌نهد که در آن از مردم و عوام و ظلم و ستمی که به آن‌ها روا می‌شود سخن به میان می‌رود. او هیچ واهمه‌ای ندارد که یکی از شاهزادگان را به تیغ نقد و انتقاد بسپرد؛ از اقدامات عوام علیه حاکمان طرفداری می‌کند و آن‌ها را خودسر و سرکش نمی‌شمارد؛ عیسی خان قاجار دولو را از سران ممسک و بخیل روزگار تلقی می‌کند؛ از کشتن سربازان توسط کسی که از پادشاه نشان شجاعت و لیاقت گرفته بوده است سخن می‌گوید، و خود اذعان می‌کند که شاید در آینده بنویسند که مکتوب تاریخی سیدخورموجی هم چیزی بیش از یک نوع تکلفات مترسلانه نبوده است (حقایق: ۲۷۲ و ۱۵۹ و ۱۲۸)، ولی با زبان طعن و لعن و طعنه و طنز آن‌چه را می‌خواهد، می‌گوید (حقایق: ۱۴۰ و ۱۴۱). او نیش و نوش را به هم می‌آمیزد. وی سایر تاریخ‌نویسان را به طمع متهم می‌کند (حقایق: ۲۹۲)، و آنان را به صفاتی دیگر که هیچ کدام شایسته‌ی یک مورخ نیست متهم می‌کند و خود را فردی صاحب طریقه معرفی می‌کند که راست و ناراست را به هم نمی‌بافد و به خورد خلقا... نمی‌دهد گرچه اعتراف می‌کند که این شیوه باعث می‌شود که مورد اعتراض و ملامت قرار گیرد (حقایق: ۲۸ و ۲۶۷) و

بسیاری را با خود کج کند، و از لج آنها مجبور شود به گوشه‌ای بنشیند (حقایق: ۱۵۹) و دم برنیاورد.

شاید به همان دلیل باشد که او یکسره از کار جهان و گردش ایام ناخرسند بود و از همان آغاز، در تعریف نخستین از خود و حیات و ممات، دنیا را با القابی چون: زمانه‌ی ستمکار و عکس کردار، دار سریع الزوال، دار پرملال، خارستان فانی، وحشت‌آباد جهان، افسوس از دولت پنج روزه‌ی جهان، اسارت بودن کار دنیا و حکومت و سیاست (حقایق: ۳۰۲ و ۲۳۲ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۱۸۶ و ۱۶۰ و ۱۴۲ و ۱۲۵ و ۴۲) مورد شماتت قرار می‌داد. وی حکومت هزار ساله‌ی دنیا را که هر آن دست به دست می‌شود، بسیار بسیار حقیرتر از دارالقرار آخرت و ملأ اعلی‌ی دنیای باقی به‌شمار می‌آورد (حقایق: ۲۴۰ و ۱۶۰).

۱- شاخص‌های ایرانی مقوله‌ی هویت

عنصر ایرانی هویت، نزد حقایق‌نگار (خورموجی) به ویژگی‌ها و صفات و القاب و کردارها و کار ویژه‌های پادشاه و نیز بنیاد حقانیت او، که وی آنها را از درون واژگان ایران باستان پی‌جویی می‌کند، برمی‌گردد. او فکر پادشاه را نشانه‌ی عقل کل که از روح قدسی فیض می‌گیرد تلقی می‌کند، و او را به انواع صفات که نمودار شکل‌گیری‌های آغازین هویت شاهانه است معرفی می‌کند؛ صفاتی چون: فخر ملوک، ناصر دین، شاه دادگر، شاهنشاه مظفر و منصور و بخت یار، مالک رقاب امم، یوسف سیرت، سلیمان سریرت، هوشنگ فرهنگ، جمشید اورنگ، قهرمان الماء والطين، مروج الاسلام، معین المسلمین، دارنده‌ی خوان کثیرالمائده، صاحب تاج و دیهیم ممالک کیان، رعیت پروا و رعیت پرور و عدالت گستر، شاه جهانبان، صاحب دولت خداداد، صاحب دربار معدلت مدار، صاحب حمایل آسمانگون، خدیو معدلت گستر، ملک‌الملوک عجم، پادشاه حسرت کافرین، صاحب دولت ابدفرجام، خاقان ثریا مکان، صاحب فرمان قضا جریان، صاحب فرّ فریدونی و شکوه سلیمانی، دولتخواه بلاشتباه، خسروجم خدم، سلطان جهانستان، مُلک ستان جهانگیر، شاهنشاه گیتی ستان، تاج بخش ممالک دیگر، شاهنشاه جهان و وارث ملک

کیومرث... (حقایق: ۴۳ و ۲ و ۴ و ۷ و ۸ و ۲۹ و ۴۲ و ۹ و ۲۲ و ۴۱ و ۶۰ و ۶۵ و ۷۴ و ۸۸ و ۱۹۶ و ۲۳۳ و ۲۵۶ و ۲۹۱ و ۳۰۱ و ۱ و ۲۷۶ و ۱۹۰ و ۲۹۵).

او پادشاهی است که عمر نوح می‌یابد و در صورت اراده و تقدیر قادر قدیر، به جنت می‌خرامد و در بهشت سکنی می‌یابد. پرچم و علم ازدها پیکر دلیران مظفر را او هادی است، و اعلام فلک فرسا و عساگر منصوره و علم شیر و خورشید و جنود نامعدود مظفر دارد، و پرچم ظفر به هر کجا می‌گشاید؛ پرچمی که ظفر پیکر و سرکوبگر سرکش است و از نصرت و استیلا، نشان دارد (حقایق: ۲۵۹ و ۱۱۶ و ۷ و ۳۶ و ۱۰ و ۱۲ و ۴۴ و ۱۱۹ و ۱۲۳ و ۲۵۱ و ۸ و ۹). او پادشاه دارالسلطنه و ممالک محروسه است، و از دارالخلافتی خود که نشان اسکندر دارد، نمودی از جبل‌المتین راستین دولت پایدار محسوب می‌گردد (حقایق: ۱۲ و ۸۲ و ۴۴ و ۱۲۳). هر کس با او در بیفتد غضب و آتش خشم او قبول اظفا نمی‌کند، همه کس باید طریق تسلیم در مقابل او بگیرد، خائن و خادم را علی قدر مراتبهم سزا و جزا می‌دهد، به مقتضای مصلحت، دولت شورشگران را مکفوف البصر می‌کند، و آن‌ها را به سیاست سلطانی، مأسور و مغلول می‌نماید و به دیار باقی می‌فرستد، به دشمن داخلی رحم نمی‌کند و به تسویه و ایلغار او می‌پردازد؛ عفو تقصیرات در دست اوست؛ به احتمال فساد، حتی شهزادگان را از نعمت بینایی محروم می‌کند و تا رخنه‌گر مُلک و مَلک را سرافکننده نکند، آتش غضب آن پادشاه کامل عاقل فرو نمی‌نشیند (حقایق: ۷۵ و ۲۲ و ۲۳ و ۱۹ و ۱۵ و ۱۱ و ۱۳ و ۲۴ و ۴۷ و ۵۵ و ۹۸ و ۲۷۱ و ۲۸۳).

وزیران اول را هم پس از عزل و در زاویه خمول نهادن، از حیات محروم نمی‌کند؛ و در باب امیر کبیر هم النادر کالمعدوم را دلیل می‌گیرد و به پادشاه توهینی روا نمی‌دارد (حقایق: ۲۷۰)؛ ولی نمی‌گذارد صدارت به موجب شورش و تقاضای نوکران و مواجب خوران تغییر یابد؛ زیرا آن را پایه و اساس عادت و جسارت فرمانبر می‌داند که خلاف رأی و مصلحت سلطانی است (حقایق: ۵۹ و ۱۰۴). کلکم راع را بر پادشاه ذمه واجب می‌گیرد، و احقاق حقوق مسلمان و آسایش جمهور اهالی ایران و تنقیح محاسبات را کارویژه و وظیفه‌ی پادشاه و درعین حال لطف و مرحمت او تلقی می‌کند (حقایق: ۲۲۹ و ۲۵۱ و ۲۵۶ و ۲۵۷).

از جشن نوروزی و فرّ و فیروزی به ندرت سخن به میان می‌آورد؛ از رأس الحد و یا مرز تنها دوبار یاد می‌کند؛ سوار ایرانی را به رستم دستان و سام نریمان شبیه می‌گرداند؛ پادشاه را مدام مشغول مشق و تفرج و شکار و راهبری افواج می‌نمایاند؛ از شیخوخیت هم تنها یک بار سخن به میان می‌آورد، آن هم به واسطه‌ی ضعف و قناعت به اسم تنها موصوف می‌شود (حقایق: ۳۰۳ و ۲۰۵ و ۱۰۰ و ۱۲۴ و ۲۹۹). او هنگامی که از انواع دارها مانند دارالسرور بروجرد، دارالسلطنه اصفهان، دارالعلم شیراز، دارالایمان کاشان، دارالامان کرمان، دارالعباد یزد و دارالایمان قم (حقایق: ۲۳۵ و ۲۴۵ و ۲۵۵ و ۲۹۵ و ۳۰۰ و ...) سخنی می‌گوید نشانه‌ی آن است که هنوز مفهوم وطن، به‌عنوان یک چارچوبه‌ی سرزمینی با حدود و ثغور روشن، در ذهن وی نمی‌توانست نقش ببندد. تاج‌گذاری و قبول سلطنت را از سوی پادشاه، پرستش خداوند و سر به خاک آستان او سودن، شکفتن گلزار دین و عدل، و شکستن دست ستم با نصرت برآمده از تیغ آبدار تلقی می‌کند، و پادشاهی را بر این بنیان‌ها استوار می‌گرداند (حقایق: ۴۴). منابع تغذیه‌کننده‌ی حقانیت و مقبولیت سلطان را هم به خوبی به تصویر می‌آورد:

با جلال کیتباد و شوکت افراسیاب با شکوه قیصر و فرّ سلیمان می‌رسد

(حقایق: ۹۸)

ولی با توجه به طرفداری خورموجی از عوام‌الناس و توده‌های مردم و نفروختن آن‌ها به شهزادگان، به ظرافت به یاد پادشاه می‌اندازد که هر چند قدرت او مطلقه است، ولی اگر نتواند خواسته‌های مردم را برآورده سازد، کم‌تر کفایت حکومت می‌یابد، کما این که تعدیات میرزاشفیعی تویسرکانی به مردم یزد، و شکایت عابدان دارالعباد یزد را به پادشاه دلیل می‌آورد که در آن ناصرالدین شاه به نفع توده‌ی مردم عمل نموده است:

سه چیز هست کز او مملکت شود معمور وز آن سه آیت رحمت کند زغیب ظهور
نخست یاری یزدان، دوم عنایت شاه سیم کفایت حکام در نظام امور
از این سه مملکت از مهلکت بود ایمن بدان صفت که قصور جنان زنگ قصور

(حقایق: ۲۴۵)

بنابراین، وی طرفدار یک پادشاهی مردم‌گرای ضدستم است و مخالفت با اشرافی‌گری ضدعوام را توصیه می‌کند.

۲- شاخص‌های اسلامی مقوله‌ی هویت

برسازنده‌ی اسلامی هویت نزد خورموجی، در استقلالی قابل توجه از بخش ایرانی و شاهانه‌ی هویت قرار دارد. همانند سایر تاریخ‌نویسان اسلامی، با استعانت از خداوند شروع می‌کند، نوشته‌اش را از فضل و لطف خداوند ناشی می‌داند و توفیق اتمام نگارش را مستفیض از فیض نبی(ص) و آل نبی(ع) جلوه می‌دهد(حقایق: ۲۶۷ و ۲۷۶ و ۱). خورموجی اندکی قضا و قدری است، ولی هرگاه از تقدیر قادر قدیر در باب حدوث یک ماجرا سخن می‌گوید، بدون درنگ دلیل واقعی آن را نیز برمی‌شمارد، ولی سبق و تقدم را به تقدیر می‌دهد و سررشته‌ی همه‌ی کارها را در دست خداوند می‌پندارد(حقایق: ۲۷ و ۲).

هرچند خود او جزو سادات بوده است و رتبه‌ی سیادت را نوعی شرف‌اندوزی و افتخاریابی می‌دانسته است، با این حال با علما و فقها چندان میانه‌خوشی نداشت و نظم و انتظام امور جامعه را، بیش‌تر خوش می‌داشت(حقایق: ۴۷ و ۱۶۱). با این‌که جمیع سعادت‌ها را متوجه سیادت می‌دانست؛ از یاد نمی‌برد که تقدیر قادر قدیر در میان است، و جنایت و خدمت هیچ‌مدخلیتی در گذران امور دنیا ندارد(حقایق: ۲۴۳ و ۳۱۶)؛ کما این‌که عدم فتح قلعه‌ی بایبه را از باب تدبیر، مخالف تقدیر برمی‌شمارد و کتمان نمی‌کند که کشتار بی‌امان بایان و بهاییان هرچند با فتوای ارتداد آن‌ها توسط علما عملی می‌شد و پادشاه هم احترام زیادی به مقام فقها می‌گذاشت، ولی اباحت قتل حتی مانع از تقدیر، به هر شکل آن، نمی‌شد(حقایق: ۷۰ و ۶۴ و ۷۵ و ۹۳).

او پادشاه را حامی دین و دین‌پرور می‌دانست، و او را به‌عنوان کسی معرفی می‌کرد که بی‌احترامی به علما را نمی‌پسندید و حتی مالیات بخشی از شهرها را تنها به واسطه‌ی تقاضای یک عالم فقیه عفو می‌کرد(حقایق: ۹۰ و ۷۹). پادشاه کسی بود که به جشن و سرور در پانزدهم شعبان می‌پرداخت و دستور می‌داد در سالروز ولادت علی(ع) جشن و سرور برپا کنند و ۱۱۰ توپ شلیک شود؛ زیرا او

گریبان گیر محبت علی (ع) بود و کسی را که به دروغ ادعای ولایت و امامت می کرد، شایسته‌ی همه‌گونه سزا و سیاست می دانست. از تعزیه و سوگواری و زیارت، تعمیر بقاع متبرکه، ارسال پول و طلا برای نجف و کربلا، عتبه‌بوسی ضامن ثامن (ع) و تعمیر مشاهد شریفه قربه‌الی... روی گردان نبود (حقایق: ۱۶ و ۱۱ و ۹۰ و ۱۹۱ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۱۶ و ۲۲۵ و ۲۵۲ و ۱۹۰ و ۱۴۶ و ۱۹۱ و ۲۳۵ و ۳۱ و ۱۳۷ و ۵۹ و ۲۲).

از واژه‌ی شهادت و اجر جهاد، و مرحله‌ی سعادت سخن به میان می‌آورد، ایران را دارالمؤمنین می‌نامید؛ از لشکر اسلام و خیام مجاهدین اسلام و مجاهدین فی سبیل... - در یک تجلیل و ستایش به یادماندنی از جان‌فشانی‌های جماعت تنگستانی علیه جماعت انگلستانی - سخن می‌گفت. خورموجی حقیقت‌نگاری را فراموش نمی‌کرد و هنگامی که بر لشکر اسلام شکستی وارد می‌آمد، آن را از قلم نمی‌انداخت و آن را دست کم به طرز فاتحانه به گردن تقدیر قادر قدیر می‌انداخت، هر چند که لشکریان اسلام متوکلاً علی... به حمله دست می‌یازیدند. (حقایق: ۲۹۹ و ۲۶۲ و ۲۰۶ و ۱۸ و ۱۳ و ۲۰۰ و ۲۵۹ و ۵ و ۲۰۱ و ۱۰ و ۶).

منت ایزد را پاس می‌داشت که حافظ جان پادشاه است؛ زیرا پادشهان، تاج‌داری‌شان را از خداوند وام گرفته و مروج مذهب پیغمبر (ص) هستند. او وظیفه‌ی تاریخ‌نگار را قرائتی آمرانه از آیات قرآنی برای حفظ جان شاه از هرگونه ترور و قتل و اذیت می‌دانست (حقایق: ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۲۲ و ۱). وی دستور پادشاه را برای کتابت وقایع‌نگارانه‌ی رویدادهای قاجاری از باب آیه‌ی اطیعوا... می‌گرفت (حقایق: ۲).

برسازنده‌ی هویت نزد او، دو کاربرد داشت، از یک سو، تقویت قدرت پادشاهی و از دیگر سو، زنهاری برای مردم‌داری و مردم‌دوستی بود.

۳- شاخص‌های فرنگی مقوله‌ی هویت

برسازنده‌ی غربی و فرنگی هویت، نزد او جلوه‌ای کم‌رنگ داشت؛ زیرا از یک سو سیدی متدین بود و با آنچه که از دیار فرنگیان می‌شنید، نمی‌توانست هم سخن و هم دل باشد، از دیگر سو، تاریخ‌نویسی او، روایتی از وقایع عهد ناصری است که

دیگر خبری از جنگ‌های ایران و روسیه در آن موجود نیست، و ایرانیان در یک رویارویی عینی و چهره‌به‌چهره با غربیان قرار ندارند. از اهالی فرنگستان در استقبال و بدرقه‌ی عالی میهمانان تمجید می‌کرد، و از مودت و دوستی ایرانیان با فرانسه و روسیه و اتریش و عثمانی سخن می‌گفت تا جایی که ایرانیان مسیو جان داوودخان را به آستریه می‌فرستاد، تا برای ترقی ایران، معلمان بسیار از خورنق فرنگ با خود همراه آورد (حقایق: ۱۰۸ و ۱۰۱ و ۲۲۷ و ۲۲۸)، تنها برای آن‌که قواعد دول خارجه در زمینه‌های لشکری و دیوانی در ایران معمول و شایع گردد (حقایق: ۱۰۶).

در این میان، دولت ینگی دنیای شمالی نیز تقاضای مراوده با ایران را داشت، و در پی آن ایران نیز تمایل شدید از خود نشان می‌داد (حقایق: ۲۲۱). هنگامی که از صنعت غرب سخن می‌گوید، تنها به حیرت‌آور و غریب بودن آن اشاره می‌کند: «عمل تلگراف که از غرایب صنایع روزگار است ... و صاعقه کردار» (حقایق: ۲۳۶ و ۳۰۸). هم‌چنین یادی از کالسکه‌ی بخار می‌کند که با سرعت، هشتاد فرسنگ مسافت را در یک شب پیموده است، تا امین‌الملک بتواند از پاریس به بروکسل برود و در جشن عروسی دختر پادشاه بلژیک با برادر امپراتور نمسه شرکت نماید (حقایق: ۲۲۰). کیش و آیین انگلیسیان را بیان می‌کند، ولی البته دقتی در توضیحات خود به خرج نمی‌دهد و چندان لازم هم نمی‌بیند (حقایق: ۱۹۸).

اخلاق فرنگ را هم در جایز بودن مراوده‌ی نسوان با بیگانگان تلقی می‌کند و هیچ توضیح روشن‌کننده‌ای در آن باب ارائه نمی‌کند (حقایق: ۱۶۲). البته گمان هم نمی‌کنیم که اگر می‌خواست توضیح بدهد می‌توانست به واژگان و مفاهیم درخور و قابل توجهی اشاره کند، زیرا در همان سطح قضیه را فهمیده و به همان هم بسنده کرده بود.

۴- شاخص‌های «خودی» مقوله‌ی هویت

هنگامی که از درون‌مایه‌ی خودی هویت سخن می‌گوید، به هیچ نحو لحن تمجیدگرایانه و متملقانه به خود نمی‌گیرد. وی به واسطه‌ی مردم‌نگار بودن، تاریخ‌نویسی‌اش، نوعی خود انتقادی را برمی‌گزیند و با همان معیار، بسیاری از

ویژگی‌های ایرانی‌ها را برمی‌شمارد. هنگامی که سخن از افواج شقاقی و فراهانی و سمنانی و دامغانی و سواره چاردولی و خمسه‌ای و خراسانی و هزاره و دسته‌جات نانکلی و شاهسون و افشار و فوج خاصه و فوج شیرازی و تبریزی و فوج گلپایگانی و لارستانی (حقایق: ۲۰۳ و ۱۳۴ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۳۰ و ۲۵۶) به میان می‌آورد، به طرزی دقیق نشان می‌دهد که یک ارتش با منافع وطنی در کشور نداریم، و مفهومی پاره پاره از علایق سرزمینی پدیدار شده است.

همراهان شاه را در سرکوبی مردم و سرکشان غزایان ملتزم رکابی می‌بیند که کسب بی‌حساب نصیب می‌برند، مردم را در جای‌جای ایران سرگرم مقاتلت و اختلاف می‌پندارد، به طرزی که روی زمین را از کشتگان همدیگر پر خون می‌کنند. افزون بر آن، مدعیان سلطنت که هرکدام گوشه‌ای از سرزمین محرومه را گرفته‌اند و با خود به هرج و مرج کشانده‌اند، اندازه‌ی آن‌ها نیز آحاد قریب به مرتبه‌ی عشرات است (حقایق: ۴ و ۳۸ و ۳۹ و ۶۸ و ۲۳۳ و ۱۴). پادشاه هم چاره‌ای در سرکوب‌های آن‌چنانی و مأخوذ و مکفوف‌البصر و مقطوع‌اللسان و معدوم‌الاثرا کردن مخالفان و سرکشان نمی‌بیند (حقایق: ۳۱۰).

بزرگان و نخبگان، به نفاق و سعایت علیه فرمانروایان، و سخن‌چینی علیه همدیگر مشغول هستند؛ امرا در رعایت خویش و تبار بی‌اختیارند و خویشان - هرچند لایق و نالایق - را بر سر کار می‌نشانند؛ اغرا و سعایت ارباب حسد علیه همدیگر و علیه فرمانروایان بس بسیار، و مقام گرفتن هم براساس نه شایستگی، بلکه به مکیال حسب‌الارثی است.

خورموجی برخی از ملاحظه‌ی بایی را نیز مشغول به ضلالت عباد در ارض اقدس می‌بیند؛ مردم را خسته از دست جماعتی ماکوبی می‌پندارد که دور و اطراف حاجی میرزا آقاسی را گرفته‌اند، و با باندبازی و حامی‌پروری به غارت خلق... مشغول‌اند (حقایق: ۳۶ و ۳۵ و ۲۳۷ و ۲۴۶ و ۱۰۷ و ۱۰۴).

وی ایرانی را در قدرت انتقام‌گیری و هوادارپروری متهم می‌کند؛ اما در حقیقت‌نگاری‌اش نیز به شکایت‌ها و خواسته‌های مظلومانه‌ی مردم می‌پردازد و روایتی طرفدارانه از منویات حق‌طلبانه‌ی مردمی را بیان می‌کند و درعین حال نشان

می دهد که پادشاه نیز در اکثری از موارد از عبادا... حمایت می کرد، و تقاضای آنان را برآورده می ساخت (حقایق: ۲۸۷ و ۳۲ و ۲۴۲ و ۲۳۵). گرچه همین پادشاه در تقاضای سربازان شورشی علیه اقدامات سخت گیرانه‌ی امیرکبیر در میانه‌ی دو مصلحت گیر می افتد، و در فرجام کار با چرب‌زبانی سربازان را توجیه می کند و آنان را ساکت می سازد، ولی نمی تواند در دعاوی دارالعباد یزد، و شورش اهل بروجرد، و دعاوی مدام تکرار شونده‌ی دولت و ملت - توپچی و رعیت - ساکت بماند و می بایست به طرفداری از مردم اقدام کند (حقایق: ۲۷ و ۴۱ و ۵۹ و ۷۸ و ۳۹).

در برخی مواقع به عوام همچون انعام می نگردد، و از اهالی نور که طرفدار میرزاآقاخان نوری هستند به بدی یاد می کند، و بدون مجامله، قلم را به نحوی عتاب آلود علیه مردمان روزگار خود می چرخاند: از اهالی دهات که بالفطره کودن اند، از عوام الناس که چون در ضلالت متابع نشناسند (حقایق: ۲۳۸ و ۳۷ و ۵۸ و ۸۵ و ۸۶ و ۱۰۷ و ۲۳۸) سخن می گوید و لحن طعن و لعن می گشاید. ایرانیان را با لقب منتظر الوزاره به باد انتقاد می گیرد (حقایق: ۵۵). درعین حال چرخش تند قلم را علیه مزوران و زورآوران روزگار نیز به کار می گیرد. به ویژه از نفاق میان نخبگان و حرکت‌های غالیانه سرآمدان جامعه علیه همدیگر روایتی دقیق به دست می دهد (حقایق: ۱۵۸ و ۴۰). وی اغتشاش در شخصیت نخبه‌ی ایرانی را به دقت و خوبی زایدالوصی ترسیم می کند و این نمونه‌ای از آن دست است:

.... حسینعلی خان معیرالممالک که از جمله معمرین و معتبرین چاکران
دربار همایون ... و اکثر اوقات زندگی را به تعزیه‌داری خامس آل عباس(ع)،
و اطعام و احسان ضعفا و فقرا و به عیاشی و تفریح دماغ و کشیدن ایباغ و
تفرج سبزه و باغ می گذرانید (حقایق: ۲۳۷).

از رسم نامیمون سکوت و عدم تمرد با گروگان‌گیری از فرزندان یک قوم و قبیله و یک خانواده سخن می گوید. گاهی تا به هشتاد گروگان از یک قوم و یا هشتاد خانوار از یک ایل یاد می کند (حقایق: ۱۳۸ و ۱۴۶). او در یک پردازش عالی و شگفت‌انگیز - از آن حیث که از تاریخ‌نگار قاجاری هیچ انتظار آن را نداریم - از

زنان آگاه و شورشگری یاد می‌کند که به دادخواهی می‌پردازند و پیشاپیش مردان قرار می‌گیرند (حقایق: ۳۰۷). این از هویت تاریخ‌نگارانه‌ی او حکایت دارد که کم‌تر مردسالارانه است و دست‌کم به برابری زن و مرد عنایت دارد. وی در مجموع مشکل را نزد خود ما می‌پندارد و سپس آن را به مداخله‌ی دولت خارجی نسبت می‌دهد: «مدتی بود که اهالی دول خارجه به سبب فتور و سستی مصدر صادرات در مهمات داخله، جسور و سخت مداخلت می‌نمودند» (حقایق: ۴۴).

۵- شاخص‌های «دیگری» مقوله‌ی هویت

وی از سه نوع «دیگری» نام می‌برد: دیگری مذهبی، دیگری سیاسی و دیگری فرامرزی. دیگری مذهبی را جماعت بایبه می‌داند و به بدترین صفات آن‌ها را متصنّف می‌گرداند: شیاطین رجیم، لایق درکات جهنم، بایبه علیهم الهاویه، عالمان در علوم گمراهی، ارباب ضلالت، ملاحده، عفریت منظران، ملاعنه‌ی صاحب حیل و خدیعت، بایبه‌ی حسرت نصیب، ضلالت عباد، مجهولان بوالفضول، اهل تسویلات شیطانی، مخبطین اهل خبط دماغ و مبتلا به مالیخولیا، مردودان بی‌ایمان که اتلاف در شریعت سیاست می‌کنند و خلفان ناخلفی که به شرب شراب و عرق مست و خرابند و کشتن آن‌ها با خشونت تمام فیض رسان عبادا... است و عموم بندگان می‌خواسته‌اند که با کشتن آنان از فیض بی‌بهره نشوند (حقایق: ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۳ و ۸۵ و ۷۶ و ۳۱ و ۳۲ و ۵۴ و ۵۶ و ۵۷ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۷۰ و ۷۲ و ۷۴).

دیگری سیاسی را نیز همان آشوبگران، سرکشان و مدعیان سلطنت نام می‌برد که به شرارت و قطع طرق و سعایت و حسادت و جسارت مشغول‌اند و از اسلام خارج و جزو خوارج‌اند، کشتن آن‌ها را حتمی و واجب می‌داند، زیرا خیالات ناخدایی دارند، گاه با همسایه، علیه دستگاه سلطنت، یکی می‌شوند و گاه با اشرار نکبت شعار همدست می‌گردند، تسویلات شیطانی دارند و اسباب جدل و جدال با سلطان تهیه می‌بینند، لایق سرکوب‌اند و مکفوف البصر کردن، زیرا به نادانی فتنه و فساد می‌کنند و شراره‌ی آتش فتنه و فسادشان را می‌بایست به آب و برق شمشیر خاموش ساخت؛ برای سرکوب آنان باید لشکر قیامت فراهم آورد و به تدمیرشان

پرداخت و از بیخ و بن برکنندشان (حقایق: ۹ و ۸ و ۱۰ و ۲۲ و ۲۳ و ۳۴ و ۳۸ و ۵۳ و ۵۵ و ۵۶ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۲۹۶ و ۳۰۱ و ۲۸۶ و ۲۴۱ و ۱۲ و ۱۷ و ۲۱).

یک دیگری فرامرزی نیز طرح می‌کند و همگی آن‌ها را متهم به دخالت در امور داخلی ایران می‌سازد (حقایق: ۴۴). ولی دیگر فرامرزی را علی قدر مراتبهم درجه‌بندی می‌کند و برای هر کدام مرتبت خاصی قایل می‌شود.

فرانسه و روسیه را دوستان صمیمی تصور می‌کند که به مشید شدن وفاق کمک می‌کنند، و نشان‌های دوستی و محبت رد و بدل می‌سازند، و تقبیل‌ها و استقبال‌های محتشمانه به عمل می‌آورند؛ گرچه گهگاه از آنان نیز کردارهای فتنه‌جویانه و سفیهانه و ضداسلام سر می‌زند (حقایق: ۱۸۶ و ۱۶۹ و ۱۵۳ تا ۱۵۶ و ۱۹ و ۲۰ و ۱۵۷ و ۱۷۲ و ۱۷۳)، ولی سر ناسازگاری با ایران ندارند و از صلح دم می‌زنند.

هنگامی که به انگلیسی‌ها می‌رسد، چون در زمانه‌ی کتابت او، اختلاف ایران و بریتانیا بر سر هرات به اوج رسیده، از دشمنی مداوم دو دولت سخن می‌گوید و آنان را متهم می‌کند که به غوایت هرات و ظهیرالدوله علیه ایران مشغول‌اند، و خیوق را نیز ضدایران مفتون ساخته‌اند؛ اما در مورد جنگ و نبرد میان ایرانیان و انگلیسیان تفاخر نمی‌کند و فخر نمی‌فروشد و حقیقت‌نگارانه می‌نویسد که:

دین‌داری و شریعت، می‌تواند در معنا، شجاعت لازم را علیه انگلیسی‌ها بیافریند، ولی بلادرنگ با اشاره به قوی و پیشرفته بودن تجهیزات انگلیسی‌ها و نابرابری دو نیروی ایران و انگلیس می‌نویسد که: جنگیدن با انگلیسی‌ها علی‌رغم آن‌که ایرانی‌ها شجاع‌اند، ولی به واسطه‌ی قوت بریتانیایی‌ها، آب در هاون کوبیدن است و ایران بدون آب و لشکر و تجهیزات نمی‌تواند کاری را از پیش ببرد (حقایق: ۱۹۹ و ۲۱۱ و ۲۱۰ و ۱۹۸ و ۲۰۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵). این شکست را بهانه می‌کند و هرات و هراتیان و افغانان را به باد فحش و انتقاد می‌گیرد، و آن‌ها را جماعت بدعاقبت قابل تدمیری می‌داند، که پای بخت را سخت سست دیده‌اند، و به اغوای انگلیسی‌ها به نایره‌ی نقار دامن می‌زنند. آنان را متهم می‌کند که به کفران نعمت مشغول‌اند و به غارت و هدم و شرارت و افساد اشتغال دارند، و شایسته‌ی آنند که ایرانیان، خیام ظفر فرجام برپا دارند و آنان را ساکت کنند؛ ولی چون

می‌داند زور انگلیسی‌ها پشتوانه‌ی آنهاست، از آن دم می‌زند که تنها اگر اعیان و اشراف هرات پا پیش بگذارند، ایرانیان امکان دارد به صلح و صفا پردازند (حقایق: ۱۷۹ و ۱۳ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۷۰ و ۱۷۶ و ۱۸۸ و ۱۷۷ و ۲۳۵).

عثمانیان را گاهی به داشتن پیوندهای خوب و عالی با ایران و استقبال شایسته از سفیر ایران می‌ستاید، و از دولتین فخرمیتین اسلام یاد می‌کند، و گاه آنها را به سعایت و افساد متهم می‌سازد که پرچم می‌افرازند و دندان نشان می‌دهند و از اردوی پادشاهی در چمن سلطانیه خیالات باطله بر سرشان می‌زند (حقایق: ۱۲۳ و ۱۶ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۳ و ۵۴ و ۱۷۳ و ۲۷۷ تا ۲۸۰).

زمانه‌ی او، هنگام پیشروی روس‌ها در آسیای مرکزی و خانات آن است. لذا، روسیه را نمی‌بیند و در بست به جماعت ترکمن‌ها می‌تازد که طایفه‌ای شیریند و عازم بئس المصیر، عزم فساد دارند و رایت اشتداد برافراشته‌اند، بد سگال و شدیدالنفاق‌اند، - طایفه‌ای ضالّه و مهیای بدسگالی، و بی‌دین و بدآیین‌اند، مخذول باید خواستشان و زکات از آنها طلبید و باج گرفت و ساکت‌شان باید ساخت؛ ولی هنگامی که کار پیش نمی‌رود و آنان در مرزهای ایران اقدام‌های متجاوزانه انجام می‌دهند، همه‌ی کارها را دوباره به نحوی تقدیرگرایانه و غفلت‌پذیرانه به عهده‌ی تقدیر قادر قدیر می‌اندازد (حقایق: ۲۶۳ و ۱۴۲ و ۱۵ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۲۳۰ و ۲۳۶ و ۲۴۸ و ۲۵۰ و ۲۵۶ و ۲۵۹).

حکومت مرکزی ضعیف در ایران، به جز روس‌ها در شمال و اهالی هرات در شرق و عثمانیان و اهالی بغداد در غرب، اهالی عمان و مسقط را نیز به طمع می‌اندازد. علی‌رغم آن که ملک مختصه‌ی دولت ایران هستند، به حمایت انگلیسی‌ها سر به طغیان می‌زنند و سعی می‌کنند از اطاعت دولت ایران خارج شوند. او آنها را خوارج غدار می‌نامد، ولی از تعریف وضع محیط منطقه‌ای که به حمایت انگلیسی‌ها سر به طغیان برداشته‌اند غفلت می‌کند (حقایق: ۱۶۴ و ۱۳۵ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۶۵ و ۱۶۶).

ب) افضل التواریخ

غلامحسین خان افضل‌الملک کرمانی با نوشتن کتاب افضل‌التواریخ*، تاریخ‌نگاری عصر مظفرالدین شاه قاجار و وقایع‌نگاری آن دوره را بر عهده گرفته است. برخلاف سایرین، وی چندان هم در صدد تعریف و تمجید از پادشاه و نظام پادشاهی بر نیامده است. یک نگاه بیرونی آن را چنین توصیف می‌کند:

تاریخی است سنتی به قلم مورخی دولتی ... نقطه‌ی عطفی است در سیر تاریخ‌نگاری سده‌ی پیشین؛ نمونه‌ای است از تطور تاریخ‌نگاری سنتی در آن سنوات ... از واقعه‌ی یابی و واقع‌بینی به دور نیست؛ از تحلیل و تعلیل حوادث و نتیجه‌گیری‌های تاریخی تهی نمانده؛ از لواذع کلام در خرده‌گیری بر نظام نیز باز نمی‌ماند (افضل: ۱۶).

افضل‌الملک خود را تاریخ‌نویسی دولتی معرفی می‌کند که انعامات و خلعت و پول نقد نیز از پادشاه دریافت می‌کرد. با آن‌که خود را مستغنی از همه چیز و همه کس می‌شمارد، بدون درنگ با دودلی اعتراف می‌کند که برای نوشتن تاریخ دولتی پول، لقب و مواجب دریافت می‌کرده است و خود پادشاه هم به او می‌گفت که تاریخ وقایع پادشاهی را بنویسد. هم‌چنین شجره‌نامه‌ی خود را نیز به رخ می‌کشد که بن مهدی خان بن علی خان بن ابراهیم خان انور بن کریم خان زند و کیل الرعایا بوده است (افضل: ۱۳۳ و ۲۵ و ۲۶ و ۱۴۱ و ۲۰۲ و ۳۶۰ و ۲۶۹).

متن مکتوب او مشحون از تلگراف‌های تسلیت و تبریک، تفرج و تفریح، دستگاه اداری، القاب، انجام حوایج رعایا، شرفیابی‌ها، رفت و آمدهای سفرای ایرانی و خارجی و اهتمام به اصلاح امور مملکت است؛ زیرا در دوره‌ی مظفری، مملکت ایران، هم از درون و هم از برون در وضعیتی پر از آرامش به سر می‌برد و کم‌تر از

* از این پس به نام «افضل» در درون متن ارجاع داده می‌شود. می‌توانید برای آگاهی‌های بیشتر رجوع کنید به: ناصر افشارفر، «میرزا غلامحسین خان افضل‌الملک و سفرنامه‌ی اصفهان»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا (سال سوم، شماره ۱۲، پیاپی ۳۶، سی‌ام مهر ۱۳۷۹)، صص ۲۸ و ۲۹ و نادره جلالی، «شرحی از احوالات ناگفته‌ی غلامحسین خان افضل‌الملک» کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، (سال سوم، شماره ۹، پیاپی ۳۳، سی و یک تیر ۱۳۷۹)، ص ۳۶.

رقابت‌های خون‌آلود در دو سطح داخلی و خارجی خبری بود (افضل: ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۱۸۱). خود وی اعتراف می‌کند که وجود تلگراف و راه‌آهن سبب تسریع در خبریابی و آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی شده است و به همین دلیل نزد خواننده متن مکتوب او نمود یک روایت زنده و پویاست (افضل: ۱۶۶). گاهی اوقات متن را به انواع تملق‌ها و مجیزگویی‌ها می‌آراید و از یک شاهزاده‌ی چهار ساله که به تازگی لقب می‌گرفته است، یا از فردی مانند محمدعلی میرزا که بسیاری از نخبگان با خُلق و خوی او آشنا بودند، تعریف و تمجیدهای متملقانه می‌کند (افضل: ۸۷ و ۹۱)، درحالی‌که خودش در جای‌جای متن قید می‌نماید که متملق نیست؛ قضاوت پیشاپیش نمی‌کند؛ تملق و دروغ نمی‌گوید؛ حقیقت‌گویی می‌کند؛ بد و خوب را با هم می‌نویسد حتی از پادشاه انتقاد می‌کند (افضل: ۱۴۱ و ۴۱۶ و ۴۹ و ۴۰۲ و ۱۴۰ و ۶۵ و ۱۳۸)؛ ولی گهگاه بسیار مغرورانه و خودخواهانه قلم می‌زند و خامه‌ی خود را به خطاب و عتاب سخت می‌آلاید:

حقیقتاً، ما گاهی زیاد کشف مطالب و ایراد دقایق می‌کنیم و حل معما می‌نماییم. اگر این کتاب چاپ شود، از بعضی مردم ... صفت شاید به ما صدمتی برسد و اسباب چینی کنند که به من گزندی وارد آید ... آنان که انصاف ندارند به درجه‌ای مضمحل و پریشان وضع و بدکار و خیانت شعار و چرس‌کش و احمق هستند که مجال دم زدن در اذیت مورچه ندارند، چه رسد به بنده که قدری درستکار هستم ... اگر کسی از من کدورت حاصل کند و درصدد عیبجویی برآید، من، ان‌شاء... پرده‌ی راز را بیش‌تر باز کرده بالصراحه سایر معایب بعضی از خانواده‌ها را که اطلاع کامل دارم می‌نگارم (افضل: ۲۹۸).

افضل‌الملک به تاریخ بیهقی مسلط بود، و آن را با واژگان و اصطلاحاتش می‌شناخت، گاهی در علم طب و تجویز دارو هم توصیه‌ها می‌کرد. هنگامی که از یک واقعه روایت‌های گوناگون می‌شنید، با خوش انصافی نقل نمی‌کرد، حقیقت‌نگاری هم می‌کرد و در این زمینه قلم را به طعن و زهرخند می‌آراسته است (افضل: ۲۹۷ و ۲۶۳ و ۳۰۷).

وی رجال را خوب می‌شناسد و بعضاً پیش‌گویی‌های درستی هم درباره‌ی آن‌ها می‌کند. کما این‌که از شخصی به نام محمدخان مصدق السلطنه تعریف و تمجید به عمل می‌آورد و با نوشتن «چنین شخصی که در سن شباب این طور جلوه‌گری کند، باید از آیات بزرگ گردد» (افضل: ۸۳). قدرت رجل‌شناسی خود را نشان می‌دهد. ولی در باب غریبان و فرنگیان، کمابیش آگاهی‌های کمی دارد، تا جایی که آنارشئیست‌ها را «طالب بی‌نظمی و جمهوری» (افضل: ۲۵۹) می‌داند، درعین حال خود را مرعوب و مغلوب غرب هم به‌شمار نمی‌آورد.

«سفرنامه مسیو باین و هوسه‌ی فرانسوی به خوزستان و بهبهان و شیراز و اصفهان و تهران ... بعضی چیزها را خوب نگاشته ... بعضی چیزها را ... به قدری ناقص و اندک نگاشته است که هزار شرح لازم دارد» (افضل: ۳۵۲ و ۳۵۳).

در باب برخی حرف‌ها و نقل حدیث‌ها در باب غریبان و فرنگیان، به قدرت استدلالی روی می‌آورد و فحش‌های چموشانه نثار آنان نمی‌کند:

«اهل اسلام، خون عیسوی و یهودی را حلال نمی‌شمارند، مگر وقتی که طرف جنگ و مملکت‌گیری واقع شوند. و نجس بودن آن‌ها به واسطه‌ی آن است که دست به سگ و شراب می‌زنند و تطهیر نمی‌کنند. اهل کتاب هستند بالذات نجس نیستند بالعرض نجاست دارند» (افضل: ۳۴۴).

۱- شاخص‌های ایرانی مقوله‌ی هویت

پاره‌ی ایرانی بر سازنده‌ی هویت نزد افضل‌الملک، چندان همانند روایت‌های سایر تاریخ‌نگاران قاجاری نیست، چرا که تمام متن مکتوب خود را به اعمال شاهانه اختصاص نداده است. با وجود این، از واژگانی کلیشه‌ای و قابل تداوم و تکرار در باب سلطنت و پادشاهی مانند مرحمت ملکانه، فرّ فریدون و حشمت جمشید، چهر خورشید و فرّ جمشید، حضور مهر ظهور، حشمت سلیمانی، فرّ شاهنشاهی، آیت جلال و جبروت الهی و صاحب اورنگ جهانداری (افضل: ۹ و ۷۱ و ۶۱ و ۴۴ و ۴۱ و ۱۵ و ۱۷ و ۱۸) بهره می‌گیرد.

افضل‌الملک پادشاه را در جایگاه رفیع می‌نشاند - که حفظ ناموس دولت و ملت ایران به عهده‌ی اوست؛ او شاهی است که مانند موسی، شبانی می‌کند؛ و این

که رعیت، غنم است و رعایا اغنام؛ و پادشاه، شبان آن‌هاست (افضل: ۳ و ۱۹۲ و ۶۷)؛ او پادشاه را با ویژگی‌هایی بس معمولی و دنیوی می‌ستاید: عادل است و باذل که به سختی مردم راضی نمی‌شود؛ یارانه‌ی گندم را از خزانه‌ی شاهی پرداخت می‌کند؛ دستور می‌دهد با لباس مبدل مأموران به میان جمعیت بروند و به واریسی قیمت‌ها بپردازند؛ پلنگ‌کشی ماهر و قهار است؛ اهل تفرج و امور نظامی‌گری است؛ عطیه بسیار می‌دهد، به طرزی که خرج مملکت به دخل نمی‌خواند؛ و خلاصه آن‌که به جلالیل امور مشغول است و انواع نشان‌ها و حمایل و تمثال‌ها و انگشتری‌های مخصوص و پالتو و سردوشی مکمل به الماس و لقب و شمشیر و شمشه‌ی مرصع را در بسیاری از اوقات هدیه می‌دهد (افضل: ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۶۸ و ۶۳ و ۳۹۶ و ۳۹۳ و ۲۹۰ و ۲۸۹ و ۱۶۲ و ۱۴۳ و ۱۳۹ و ۱۴۰).

مراسم انعقاد سلطنت مظفری پس از ترور ناصرالدین شاه، ترکیبی از سنن پادشاهانه و نیز آداب و رسوم مذهبی است؛ سلام عید نوروز را با خلعت بخشیدن و خلعت مطهر شده به ضریح امام رضا(ع) شروع می‌کند؛ مجلس دارالشورایی برای حل و عقد و حفظ مصالح جمهور تشکیل می‌دهد و سرحداری از دارالمرزها را به نیروهای نظامی خود می‌سپرد (افضل: ۷۹ و ۱۳۵ و ۴۱۱ و ۱۷۲ و ۶۱ و ۱۸). او دلیل ازدیاد نعمت و امنیت را در تمرین پادشاهانه و مشق سلطنت می‌بیند. گهگاه او را پادشاهی بی‌اختیار می‌نامد که دیگران برایش صدراعظم می‌تراشند، و او به‌عنوان پادشاه تنها مجبور به قبول است (افضل: ۵۶).

گاهی او را پادشاهی بسیار فعال می‌نامد که از رسیدگی به جلالیل امور دولتی و امضای احکام سلطنتی اظهار کسالت نمی‌کند، و همواره در صدد آسایش عباد و قضا حوایج انام است (افضل: ۶۰).

افضل‌الملک در روایت مکتوب خود از انواع فوج‌ها، طایفه‌ها و دسته‌ها و قوم‌ها نام می‌برد (افضل: ۲۸۱ و ۹۵ و ۵۸)، که همگی نشان‌دهنده‌ی شکل نگرفتن مفهومی نو به نام وطن است. آن‌چه ما در این کتاب می‌خوانیم، عبارت از آن است که نظم و سیاست مدن و دولت‌خواهی و دفع شورشیان و حفظ ملت، مهم‌تر از طایفه و قوم و تبار است: «حفظ سلطنت و دولت و ملت لازم است، نه حفظ خویشان و بستگان» (افضل: ۲۸۲).

به همین دلیل از منظر مظفر و به روایت افضل صدراعظم باید: «نافذالقول و محبوب قلوب خاص و عام و متدین به دین، صحیح و خوش فطرت، و بلند همت و با کفایت در کار باشد، که اصلاح امور دولت و ملت کند و مردم از او متنفر نباشند و امر و نهی‌اش را اطاعت ورزند» (افضل: ۲۵۲).

مفهوم وطن و دولت و ملت، باید فراتر از تبار و قوم و طایفه قرار گیرد. وی عظمت ایران قبل از اسلام را نه برای فروگرفتن اسلام، بلکه تنها به دلیل به رخ کشیدن پیشینه‌ی ایران زمین بیان می‌کند (افضل: ۳۰۲). برای افضل‌الملک مهم است که دروغ روایت نشود. وی تا آن‌جا که بتواند هیچ توهین و تهمتی را به سنن پادشاهی روا نمی‌داند؛ حرمت اسلام را نگه می‌دارد؛ ایران پیش از اسلام را قابل افتخار می‌داند، ولی از آسمان به زمین می‌آید و قدرت و فرّشاهی را به صفات روزمره و دنیوی متصل می‌گرداند و مورد تحلیل قرار می‌دهد. تاریخ‌نویسی‌اش در این زمینه، دست‌کم، بر سایر روایت‌های مکتوب چیرگی و برتری چشمگیری دارد، و خواننده احساس نمی‌کند که یک مورخ غالی و متملق دارد با او سخن می‌گوید. از میان عناصر سنتی و ایرانی، توجیه‌کننده‌ی اقتدار شیخوخیت را در کنار برخی دیگر از عناصر ذکر می‌کند و اهمیت آن را یادآور می‌شود:

«جناب حاجی محسن خان مشیرالدوله، ریاست مجلس شورا یافت ... درواقع مشیرالدوله به واسطه‌ی شیخوخیت و سلامت نفس و ملایمت طبع بر تمام وزرا ریاست داشت» (افضل: ۲۷۳).

۲- شاخص‌های اسلامی مقوله‌ی هویت

بخش دینی - اسلامی بر سازنده‌ی هویت نزد افضل‌الملک، از آن دست روایت‌هایی است که نه افسانه‌وار است و نه افسون‌دم؛ بلکه روایتی رها از تعریف و تمجیدهای متملقانه‌ی مذهبی است. او سلسله‌ی قاجاری را ذوب در دین و مستحیل در آل‌نبی (ع) معرفی نمی‌کند. آغاز هر دفتر را به نام خداوند و نبی (ص) و وصی (ع) و آل‌نبی (ع) مزین می‌کند؛ حامی سلطنت را واهب متعال می‌داند؛ از عتبات عالیات به عنوان مکان و مشهدی که می‌توان در آن به تهذیب اخلاق پرداخت، و از سیاست و حکومت رهایی یافت سخن می‌گوید، امامزاده‌های حقیقی

را واجب التعظیم و واجب التکریم می‌داند؛ بایه را به این صفت که مذهب تبوب و باطله است متصف می‌کند؛ دعاوی میان اشاعره و معتزله را به مشتی ترهات و افسانه‌های گول زنده تعبیر می‌کند که حقیقت حکمت را از میان برده است؛ تجلیل از عربستان و حجاز را هم به واسطه‌ی نبی(ص) و یاران نبی به حد اعلی می‌رساند (افضل: ۲۷۶ و ۱۴۸ و ۱۴۶ و ۳۳ و ۴ و ۳ و ۱۳۳ و ۲۲۹ و ۱۵ و ۲۷۵ و ۲۷۶):

بازگو از نجد و از یاران نجد تا در و دیوار را آری به وجد (افضل: ۴۲۵).

از مجالس تعزیت و روضه و عزاداری پادشاه که منجر به استفاضه‌ی مظفرالدین می‌شود سخن می‌گوید (افضل: ۲۸ و ۳۰ و ۱۳۴)؛ ولی نسبت آن به مجالس جشن مذهبی بسیار کم است؛ زیرا مظفرالدین شاه بیش تر اهل سرور است تا غم. عید فطر جشن سلام می‌گیرد؛ عید قائم آل محمد(ص)؛ عید ولادت خامس آل عباس(ع)؛ شب میلاد حضرت علی(ع)؛ شب عید میلاد نبی(ص) جشن می‌گیرد و انعقاد سلام و بارعام داده می‌شود؛ شب عید غدیر و عید اضحی، جشن‌های مفصل و شادمانی‌های دولتی منعقد می‌گردد؛ دستور می‌دهد ۱۱۰ تیر توپ به اسم مبارک علی(ع) شلیک گردد؛ عید غدیر را آن قدر محترم می‌شمارد که خود پادشاه دستور می‌دهد همه از عزاداری بیرون بیایند (افضل: ۱۶ و ۵۷ و ۷۱ و ۳۶ و ۵۸ و ۷۳ و ۹۴ و ۱۳۷ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۷۲). افضل‌الملک خود نیز به برخی اسامی که می‌رسد برخی تقبیل‌های عالی به کار می‌برد: «شب عید ولادت حضرت سیدالاولیا، سند الاصفیا، خلیفه... الاعظم، امیرالمؤمنین و امام‌المتقین علی بن ابیطالب صلوات... و سلامه علیه است» (افضل: ۱۵۲).

از ملت ایران تعریف و تمجید می‌کند که به حکم شرع مأمور به جهاندند و تسلیم فرنگ نمی‌شوند؛ مقامات فقهی و عالمانه‌ی مجتهدین را بازگو می‌کند؛ نفوذ و قدرت علما را در ایران می‌نمایاند و برخی از آنان را اعجوبه‌های جهان می‌نامد؛ علما را حامیان مردم تلقی می‌کند؛ از مقامات فیلسوفانه و عارفانه‌ی برخی از اجله‌ی علما، به لسان تمام تمجید می‌نماید؛ مقامات حاجی ملاعلی کنی، که با مقامات عالی‌ی اجتهادی خود، مانع دادن برخی از امتیازات به دول خارجه شد می‌ستاید افضل‌الملک، میرزای شیرازی را، به ظرافت، رییس ملت ایرانیان می‌نامد، ولی

کارش به وارونه جلوه دادن کامل حقیقت و تملق و سرسپاری نمی‌کشد. از سیدابوطالب صدرالذاکرین خراسانی با عنوان مردی زرنگ و دنیا دار یاد می‌کند، که مصداق «مامن عام‌الا و قدخص» در علم اصول فقه بوده است (افضل: ۴۸ و ۴۹ و ۳۷۰ و ۷۰ و ۱۰۳ و ۶۹ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۵۹ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۶۴ و ۲۰۷). اما در امر دین جست‌وجوگری می‌کند و در بست هر چیز را نمی‌پذیرد، و جلوه‌هایی از تعرض‌ها و انتقادهایش را به معرض نمایش می‌گذارد: «بسی از احادیث جعل است» (افضل: ۴۳۸).

در انساب امام‌زاده‌های تهران به قول خودش زحمتی کشیده و بصیرتی یافته است و حاضر به پذیرش بی‌دلیل هم نیست:

اما امام‌زاده معصوم را بنده و سایر مورخین که بحر الانساب خوانده است نمی‌شناسند که کیست؛ بلکه درباره‌ی احترام آن مکان، بعضی سخنان شنیده‌ام که شرح آن را نمی‌نویسم تا عوام از من دنبال نگیرند. اگرچه به دنبال گرفتن خواص هم اعتنا ندارم و از عهده‌ی ایشان برمی‌آیم لکن نباید عوام را چندان اذیت کرد. من که در امام‌زاده معصوم می‌روم، فقط فاتحه برای او می‌خوانم که شاید کسی باشد والا، از روی تحقیق نمی‌دانم کیست. شاید مثل سایر مقبره‌ها مجعول باشد؛ هم‌چنین سایر امام‌زاده‌ها که در تهران و چند فرسخی تهران هستند، ابداً نسبت ایشان معلوم نیست، و من احتیاطاً برای ایشان فاتحه‌ای می‌خوانم که شاید از اولاد امام باشند؛ ولی یقین ندارم که این‌ها واقعاً بزرگوار باشند» (افضل: ۴۳۷).

در عین حال، امام‌زاده‌های محل اعتماد و واجب‌الاحترام والتعظیم را نیز برمی‌شمارد که محل رجوع همگانی‌اند. کوتاه آن‌که افضل‌الملک، دین و مفاهیم دینی و آموزه‌ها و مراسم مذهبی را پشتوانه‌ای برای توجیه سلطنت قرار نمی‌دهد، و آن را به حالت ابزارگرایانه در نمی‌آورد. مناسک و حقایق دینی را بر سر جای خود می‌نشاند و تکریم می‌کند ولی از یاد نمی‌برد که مکتوب او، تاریخ‌نگاری است نه وام‌گیری از مذهب و دین برای سرسپاری متملقانه به سلطنت. آسمان دین را برای قلم و ذهن و قلب خود ویژه گردانیده، و زمین دین را مختص تاریخ‌نگاری‌اش کرده است.

۳- شاخص‌های فرنگی مقوله‌ی هویت

افضل‌الملک در باب پاره‌ی فرنگی بر سازنده‌ی هویت، موضعی بینابین می‌گیرد؛ به این معنا که مرعوب غرب نیست، ولی غرب و تجدد برای وی بسی مقبول است. گزین گویه‌هایش در باب فرنگ و فرنگی، هم تمجیدی و هم تنقیدی است؛ اما بیش‌تر به تحسین گرایش دارد. برتری فرنگ را از باب تقدیر می‌داند و نه تدبیر، ولی به عین می‌بیند که نظم اروپا که قاعدتاً می‌بایست در ایران و اسلام باشد، وضع اهالی آن‌جا را دگرگون کرده است (افضل: ۲۴۴ و ۴۰۵).

توصیه می‌کند که ایرانیان باید دارالعلم بنیان کنند به سبک فرنگ، و توپ اروپا را در ایران مشغول شوند، و توپ‌ریزی کنند تا آلات حربیه‌ی ایران هم به قاعده‌ی آنان شود؛ و اگر خواستند چیزی را در ایران بنیاد کنند، هرچند یک باغ وحش یا یک مجسمه باشد، بهتر است به قاعده‌ی اروپا آن کار را انجام دهند و اگر قوه نبود برای کار، قدرت و نیروی ساختن را از فرنگ بیآورند (افضل: ۴۰۱ و ۳۹ و ۲۵۰ و ۲۴۶). در زمانه‌ی او، دانستن زبان آلمانی و فرانسه، جغرافیا و قانون اروپا، سکه‌ی رایج شده بود و روزنامه‌ها به سبک فرنگ خلاصه‌ی حوادث هر روزه و اخبار یومیه را منتشر می‌کردند. او فروغی را کسی می‌داند که به اروپا احاطه دارد و آگاهی‌هایش از فرنگ مایه‌ی فخر و مباهات است (افضل: ۹۹ و ۱۷۹ و ۷۷ و ۹۰ و ۲۸۴). نمونه‌هایی از برتری‌های فرنگیان را برمی‌شمارد که همگی از قاعده و سطح «تکنیک صرف» پیروی می‌کنند: «معلمین فرنگی، رژه‌ی سواره‌ی منظم، و از بقیه بهتر قزاقان که فرنگی مآب‌اند، دفیله و ژیمناستیک که اسباب آرامش فراهم می‌کند، تحیر از کارخانه قندسازی بلژیک و تنقید از قند ایران و تعریف از کبریت لطیف اروپا که بهتر از نوع ایرانی خود است»؛ رمان‌های فرنگی را برتر از موعظه‌های هزار و یک شب و کلیله و دمنه و مثنوی تلقی می‌کند (افضل: ۲۷۶ و ۱۷ و ۱۵۹ و ۱۳۹ و ۱۵۷ و ۳۸). در بعضی موارد پا را از حیطه تکنیک و ابزار بیرون می‌گذارد، و صدراعظمی را می‌ستاید، که به وضعیت و قانون خارجه بیش‌تر تمایل داشته است (افضل: ۲۴۰)، ولی خود اذعان می‌کند که رواج سبک فرنگی در ایران خالی از اشکال نیست:

ولی ایشان اهمال و بی‌کفایتی در کار نداشتند. به سبک اروپا و عقلائی

مغرب زمین که ترتیب امورشان از روی قاعده و قانون است می‌خواستند

رفتار کنند. این سبک با آشکال حالیه‌ی ایران بسی اشکال دارد، مگر آن‌که به مرور دهور و به زمان‌های طویل و رنج‌های بسیار بتوان این کارها را صورت داد (افضل: ۱۴۵).

او، ایرانی غریزه را، خود ناشناس و خود حقیر بین می‌داند، چرا که هر فرنگی را طیب می‌دانند، آنان را خارج از آدم و برتر از انسان می‌شمرند، بلایای طبیعی را نیز کار فرنگی‌ها می‌دانند و کارمان به جایی می‌رسد که حتی برای تنظیم گمرکاتمان باید چراغ برداریم و در پی یک فرنگی برویم و مسیونر بیاوریم (افضل: ۳۹۷ و ۳۱۶ و ۳۲۰ و ۳۱۷). اما خود افضل‌الملک هم از این مستغرق شدن‌ها مستثنی نیست:

«خانم‌های اهل اروپا، کالبدور فی‌الدجی و کالشموس فی‌الضحی با لطافت تن و نعومت بدن و صباحت رخسار و حلاوت گفتار، چنان مجلس و محفل را زینت و مردم را بهجت داده بودند که زبان از گفتار و دست از رفتار باز می‌ماند» (افضل: ۴۵).

شگفت آن‌که از میانه‌ی دوره‌ی ناصری، کشش‌ها و کوشش‌های ایرانیان در رویارویی با ممالک فرنگستان آغاز شده بود، اما افضل‌الملک کم‌تر از انتظار ما از تجدد و غرب سخن به میان می‌آورد؛ گویا وی هنوز متوجه اهمیت شگرف تجدد نشده بود، و عنصرهای آغازین مدرن نزد او ناشناخته مانده بود. او نظیر بسیاری از ایرانیان که تلاش کردند فرنگیان را بشناسند، در سطح ظاهر و تکنیک ماند و نتوانست از پیشینیان خود گامی فراتر نهد. افضل‌الملک در تذبذب میان بیم از غرب و امید به غرب گیر کرده بود و نتوانست راهی به بیرون بگشاید.

۴- شاخص‌های خودی مقوله‌ی هویت

عنصر «خودی» نزد افضل‌الملک، عمدتاً به دلیل پیشرفت حیرت‌انگیز اروپاییان، تنقیدی و مبتنی بر روند و فرایند انتقاد است. او هم عوام و هم خواص را به باد نقد و انتقاد می‌گیرد و تلاش می‌کند که تمامی کژی‌ها و کاستی‌ها را به درون منتسب کند. در پاسخ به پرسش «ما چگونه ما شدیم؟» ایرانیان که بسیاری آن را دست‌آورد قیاس ایران و فرنگستان می‌پندارند، او بیش از همه، مشکل را در درون می‌دید و

راه‌حل را نیز از درون می‌جست. بر عوام خرده می‌گیرد که هنوز در بند نیازهای بیولوژیک‌اندو می‌خواهند از گرسنگی نمیرند؛ در مقابل تورم‌ها و تجاوزهای دولتیان خاموشند؛ گوشت و نان، اولین موهبت الهی و نخستین عطیه‌ی شاهنشاهی تلقی شده است، و مردم در بند آن، همیشه اسیر اولین نیازهای خود گشته‌اند، زیرا علی‌الغالب به دنبال قوت خود و تنصیف مأكولات می‌روند (افضل: ۵ و ۶ و ۲۸۷ و ۸۴ و ۸۵ و ۱۹ و ۹)؛ اهل ایران را غالباً وحشی و اهل شرارت می‌نامد که رجاله‌اند و غارت کننده بساط هر خربزه و هندوانه فروش‌اند؛ در عزل یکی، همگی اصرار می‌کنند بدون آن‌که کُنه و بن ماجرا را بدانند، و در هنگامه عزل هم، غارت و ایلغار، نخستین کوشش مردم است؛ گروکشی‌ها می‌کنند؛ اگر کسی پول داد، مجلس او را گرم می‌کنند و اگر بیهوده پول نداد، همه به او پشت می‌کنند.

به نظر افضل‌الملک بسیاری از گفتارها و کردارهای مردم عوامانه و مبتنی بر افسانه است ولی نباید آنان را اذیت کرد که با همین افسون‌ها و افسانه‌ها زندگی می‌کنند. او عیب مردم ایران را در آن می‌بیند، که تمامی مردمان، طبع نقاد دارند، ولی عیب و کاستی را نمی‌گویند تا رنجیدگی حاصل نشود؛ معیار شاه‌پرستی دادن پول است و معیار دیگری در کار نیست (افضل: ۴۰۰ و ۴۲۷ و ۴۳۸ و ۴۳۷ و ۲۳۷ و ۲۳۳ و ۳۲۳ و ۱۸۵ و ۷). به اعتقاد او اصلاح امور باید به تدریج صورت گیرد:

*اما ندانستند که مریض هشت هزار ساله‌ی ایران را، به هشت روز
نمی‌توان معالجه کرد. مرور دهور یا قوت و زور می‌خواهد کارهای خراب
شده‌ی چندین ساله را آباد کند. در ظرف پنج سال یا ده سال نمی‌توان
کارهای ایران را اصلاح کرد (افضل: ۲۳۵).*

نخبگان، وضعی از این بدتر دارند؛ اهل رشوه و پارتی‌بازی‌اند، حتی قوانین اعلامی خود را به یک تنقید و تحبیب به این سو و آن سو می‌کشند؛ شاهزادگان شأن خود را از مردم عادی بالاتر می‌دانند؛ فساد دولتی بسیار، و مواجب بی‌شمار غوغا می‌کند؛ در دربار می‌گساری و باده‌نوشی بیداد می‌کند.

او حکام را بی‌دین و کج‌معامله و نخبگان را اهل استمهال می‌داند. در عدم ترقی، نخبگان را مسؤول می‌شمارد که کار نمی‌خواهند و کاری از پیش نمی‌برند؛ نخبگان را دمدمی مزاج و بله‌قربان‌گو نشان می‌دهد؛ همیشه در جبهه‌گیری‌های

خودی و ناخودی به سر می‌برند، در پشت صدراعظم یک جور، و در جلو صدراعظم، یک طرز دیگر سخن می‌گویند؛ دسیسه چینی می‌کنند تا به قدرت نزدیک شوند (افضل: ۳۱ و ۳۶ و ۱۴۷ و ۲۳۱ و ۲۴۴ و ۶۵ و ۲۹۱ و ۴۷ و ۵۹ و ۲۸۴ و ۴۸ و ۴۹). نخبگان هر کدام به دلایلی تغییر رفتار می‌دهند؛ ده هزار طیب داریم، ولی فقط اسم دارند؛ برخی مقدسین، غالباً صوام الهیاجیر و قوام الیدیاجیر و دایم‌الذکر هستند؛ ولی چون پول گزاف دولتین روس و انگلیس را می‌بینند تصدیق ناحق می‌دهند (افضل: ۴۲۳ و ۸۴ و ۸۵).

به روحانیون نیز حمله می‌کند که محترکند و واسطه تراش و فرصت طلب و اهل تحریض به شورش (افضل: ۱۴۴ و ۲۸۸ و ۲۳۴ و ۲۰۹)؛ هم ایرانی و هم خارجی را فاسد می‌داند، و به همان واسطه در این امتیاز دادن‌ها و قرض گرفتن‌ها و کارخانه ساختن‌ها کارمان پیش نمی‌رود؛ راه پیشرفت را در گرو ساختن با علما و رشوه دادن به وزرا می‌داند؛ به کمپانی و دولت خارجه حمله می‌کند، ولی النهایه مشکل را در درون می‌بیند که یک محتسب امین با صد هزار ناحساب دزد چه می‌تواند کند؟ (افضل: ۱۶۱ و ۲۳۶ و ۱۵۹ و ۱۶۰).

۵- شاخص‌های «دیگری» مقوله‌ی هویت

علی‌رغم این حمله‌ی شدید و انتقاد گزنده به عنصر خودی، در برابر فرنگی، خود را نمی‌بازد؛ اقمشه‌ی ایرانی را وطن پرستانه تحسین می‌کند؛ تابلوهای یک نقاش ایرانی را حتی مورد تحسین اروپاییان می‌داند؛ مملکت‌های اروپاییان را هم چندان بی‌غل و غش و تمیز و بی‌اغتشاش تلقی نمی‌کند؛ برتری ایرانی را بر فرنگی با حالتی حماسی و تحریضی بیان می‌نماید، و هشدار می‌دهد که با این قرض گرفتن‌ها از خارج - به واسطه‌ی القرض یورث‌القرض - و آن هم تنها برای آن که بدهی‌های مردم را بدهیم، قطعاً مخدول و منکوب خارجه خواهیم شد؛ تحیب از خود را همراه تنقید از خود می‌کند (افضل: ۳۹۸ و ۲۷۰ و ۹۷ و ۱۳۹ و ۳۹۸ و ۴۰۳ و ۳۹۹). و با لحنی حماسی قضیه را پی می‌گیرد:

ای سلاطین اروپ، که همه در کار داخله‌ی خودتان عاجز هستید و نوکر و تابع رأی وزرا و امنای ملت هستید؛ و ای وزرای با تدبیر فرنگ،

شما خودتان رجوع به کتاب مورخین خودتان کنید و سفرنامه‌های سیاحان اروپا را که به ایران آمده‌اند و شرح‌ها از ایلات ایران نگاشته‌اند بخوانید تا بدانید که ایران چه قدر استعداد زد و خورد دارد. بلی؛ ظاهراً قشون نظامی ایران بیش‌تر از صد و پنجاه هزار نفر نیست، اما فریاد از ایلات ایران که این‌ها اسباب‌شان در دوش است و ضیاع و عقاری نداشته که دل به او بندند. فوراً خود را فدایی کرده، از هر ولایتی صد هزار سوار بیرون می‌آید که کشتن و کشته شدن را مثل آب خوردن می‌دانند (افضل: ۴۰۵).

ژاندارمری نمی‌خواهیم، همان نیروی قزاق خودمان کافی است؛ و از سرآمدان می‌خواهد که دست از تقلید بردارند و خود در کار تولید بر آیند (افضل: ۲۹۵). انواع مدارس را به نشان وطن‌پرستی باید در ایران راه انداخت؛ به وزرای عالی مقام خوش فکر باید اجازه کار داده شود، تا کار به جایی برسد که ایرانی محتاج فرنگی نباشد؛ اقدامات وزرای ایران خواه را در متعادل کردن همه چیز مردم نباید مانع شد؛ فضل و کمال و ثروت و جلال را که سبب اعتنا به اشخاص می‌شود، باید محترم و مغتنم شمرد؛ با مردم باید خوش سلوکی کرد؛ باید لایقان را وزیر و وکیل کرد و نخبگان هم نباید به هوای نفس و اغراض شخصی و لجاجت کار کنند (افضل: ۵۱ و ۲۴۲ و ۲۷۴ و ۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۳۷۰ و ۳۸۲). او زنان را قابل ارتقا و ترفیع می‌بیند:

و آن دختر در زمان سفارت پدر خود به اسلامبول، تحصیل زبان خارجه کرده، چندین معلم زنانه‌ی کامله داشته، زبان فرانسه و ترکی اسلامبول را مثل اساتید، ماهر و دانا شده؛ زبان فارسی را هم کاملاً می‌دانست و باز در صنایع و هنرهای خانم‌های اسلامبولی مثل گلدوزی و غیره زحمت کشیده؛ خود را از عالم نسوانیت به رتبه‌ی رجال دانشمند رسانیده؛ اهل علم بود؛ چندان به شوهرداری و عالم جلالت و خوشمزگی نمی‌پرداخت (افضل: ۱۶۷).

اما گهگاه لحن حماسی را دوباره بر قلم خود سوار می‌کند که معلوم است حالتی مغموم و تراژیک دارد: «ولی ننگ کشته شدن سفیر (گریبایدوف) برای دولت روس، بالاتر از این هست که از ایرانیان هفده شهر رفته باشد» (افضل: ۳۰۰).

نگارنده حالت فراز و فرود افضل‌الملک را در قضاوت‌هایش - که گاه حماسی، گاه واقعی، گاه واقع‌بینانه و گاه خیال‌پردازانه است - ناشی از آن می‌داند که وی مورخی دولتی است، که حسب‌الامر پادشاه اقدام به وقایع‌نگاری کرده است؛ اما به خواننده تذکر می‌دهد که متملق و سرسپرده نیست، و از خود استقلال رأی دارد. او راه پیشرفت را در اقتباس می‌بیند، ولی تقلید صرف مانع از رضایت باطنی اوست؛ به ستایش ایران دست می‌زند ولی چیزی هم قابل ستودن نمی‌بیند. به نقد شدید به ایران و خُلق و خوی ایرانی روی می‌آورد؛ ناراحت می‌شود که چرا به معبودش نقد کرده است؛ گنج می‌شود و راه خلاصی را در انکار می‌بیند و استقلال رأی در نزد او بسی مغرورانه مطرح می‌گردد:

سال‌ها در تصوف و عرفان سیر کردم. از زشت و زیبا هر چه باید بدانم، دانستم. دیگر بدون دلیل کسی را قطب نمی‌شمارم و احدی را ولی نمی‌دانم. اگر ولایت بدون دلیل است، پس من ولی می‌شوم که اطلاعات هم دارم و اصطلاح را هم می‌دانم و کتاب مرحوم ملامحسن فیض و سایرین را هم فهم می‌کنم؛ و اگر ولی شدن دلیل می‌خواهد، دلیل این اولیا و عرفای ظاهره چیست جز شعبده و لفاظی و خوش سلوکی ظاهر؟ چه تصرفی در وجود من می‌کنند و چه خرق عادت می‌دارند؟ در صورتی که نتوانند تصرفی در وجود من کنند، چرا من خود را نوکر و مرید ایشان قرار دهم؟ از عوام که نیستم تا گول نظم و نثر و انشا و عرفان بخورم. محتاج و نکره نیستم که بخواهم خود را معروف یک دسته کنم و به تقویت مرشد، خود را به بزرگی بندم و از جایی فایده‌تی برم (افضل: ۳۷۷).

در زمان او، ایرانیان با دول فرنگی در حالت صلح به سر می‌برند، و رفاقتی با دول اروپایی بهم زده‌اند و تبریکات و تهنیت‌هاست که متوالیاً میان دولت ایران و دول فرنگی ردّ و بدل می‌شود (افضل: ۱۳۵ و ۲۰۲ و ۶۰). بنابراین، لازم نیست که یک دیگری فرامرزی و بیگانه مطرح شود و مورد شماتت قرار گیرد، بلکه برعکس نظر اروپاییان در باب ما مهم به نظر می‌آید: «و ما منتظریم که ببینیم از این صدارت عظمای چه می‌تراود و ترقی و تنزل ایران در انظار خارجه به چه پایه می‌رسد» (افضل: ۱۵۴).

یک دیگری سیاسی، یا رقیبان داخلی سلطنت و حکومت وجود ندارد تا او بتواند سخت بر آنان بتازد، زیرا وجود تلگراف باعث شده است که نظم و امنیت داخلی فراگیر باشد (افضل: ۵).

دگری مفهومی نزد او، همانا «تمدن» یا فرآورده‌های جدید تمدنی است که او تحمل آن را ندارد و به آن سخت حمله می‌برد: «فوراً دوغ و سرشیر و کره و ماست و پنیر و نان حاضر آوردند. ما غذای طبیعی خوردیم و بر تمدن فحش دادیم که ما را روزها به خوردن غذاهای مصنوعی چه قدر مبتلا و با ملاحظه می‌کرد» (افضل: ۲۵۶).

معتقد است هر چقدر تمدن و فرآورده‌های جدید در ایران بیاید، قیمت‌ها بالاتر می‌رود و زندگی‌ها سخت‌تر می‌شود، و این نکته را مستمسکی می‌کند برای تنقید شدید از ایران که مقروض آن دگری سیاسی؛ یعنی، دول فرنگستان شده‌اند (افضل: ۳۹۵ و ۳۹۶).

کشورهای غربی را به سطحی‌نگری و عدم درک معانی متهم می‌کند: «اسرار و فلسفه‌ی این کارها را اهل اروپ نمی‌دانند، و جز محسوسات، درک معقولات ندارند و اسم آن‌ها را موهومات می‌گذارند ... غالباً فرنگیان منکر معقولات و معانی هستند» (افضل: ۳۲۲ و ۳۳۶).

همین‌طور در انتقاد به غربی‌ها می‌نویسد:

با آن‌که آنان خیلی قوی هستند و ما خیلی ظاهراً ضعیفیم، لکن اطمینان ما به غیرت است که ایرانیان شرعاً و عرفاً راضی نمی‌شوند که عیال‌شان با کسی سخن گویند، و رویش را باز کند. به همین قدر غیرت در مسأله‌ی شاه‌پرستی و دولت‌داری طوری مستعدیم که اگر پای نزاعی در میان ایرانیان و دول خارجه فراهم آید، ما ایرانیان دارای سی کرور قشون هستیم که تمام بدون ترس از جان و مال به طرف دشمن بدون نظام هجوم آورده فتح می‌کنیم. ما کشته شدن را صواب می‌دانیم، لهذا از کشته شدن باک نداریم. به این تهور که جلو بیاییم و باکی از کشته شدن نداشته باشیم، کار از پیش خواهیم برد؛ اما شما که اهل اروپ هستید و در (فحشای) زن‌های خودتان اداره‌ی حریت باز کرده‌اید، و اگر (خطای فاحش زنان‌های رخ دهد) حق منع

ندارید چه گونه می‌توانید که حمایت از دولت و ملت خود کنید؟ در حفظ ناموس خودتان غیرت ندارید، اگر پای زور در میان آید، در حفظ دولت و ملت خود چه گونه ثبات خواهید کرد؟ (افضل: ۴۰۵).

شگفت آور آن که، افضل‌الملک با آن همه فضل و سواد و مطالعه، خطایی فاحش در شناخت غربیان مرتکب می‌شود، و فاحش تر آن که دو شکست سخت ما ایرانیان از روسیه را به فراموشی می‌سپارد، و عقب‌نشینی‌های مکررمان را در برابر انگلستان در هرات از یاد می‌برد. این‌ها هیچ نیست مگر حالت‌های عارفانه و سیر و سلوکی‌اش و نیز تفاخرهای جاه‌طلبانه برای فراموشی همه‌ی غم‌ها و افسوس‌هایی که گریبان او را فراگرفته است. زشتی‌های سراسری «خودی» را با مذمومات خود ساخته و پرداخته «دیگری» جبران می‌کند، یک «دگری» خیال‌پردازانه برای جبران مافات شکل می‌دهد. به همین دلیل نزد او، غرب - همچون سایر ایرانیان - یک مقوله نامتعارف و ناشناخته و مهاجم جلوه می‌کند که مانع از شناخت صحیح و راست می‌گردد.

واقعیت‌های تاریخی هرگز به صورت دست نخورده به ما نمی‌رسد، زیرا از صافی ذهن و قلم تاریخ‌نگار عبور می‌کند؛ و هم‌اوست که ترتیب و تبویب رویدادهای تاریخی را به اختیار خود به ما می‌رساند. گزینش رویدادهای تاریخی برای تحلیل پژوهشی و روشمندان نیازمند همراهی سه عنصر است: متن، مؤلف و تفسیر (تعبیر و روایت و راوی)؛ متن دچار گزینش ویژه می‌شود؛ راوی برای گزینش خود دلیل ویژه می‌آورد و نگاه ویژه دارد و این سه ویژگی باعث می‌شود، ما از مجموعه‌ی رخدادها چیزی را بفهمیم و بدانیم، که مورخ برای ما انتخاب کرده است. به کارگیری یک مفهوم خاص به نام هویت به ما کمک خواهد کرد که این دو متن تاریخی را در چارچوبه‌ای قرار دهیم که مبتنی بر نگرشی خاص است و بر این اساس به سوی تاریخ‌نگری قاجاریه حرکت می‌کنیم.

تعریف هویت به معنای استناد به خود و دیگری در دو متن مکتوب، دارای همانندی‌ها و ناهمانندی‌هایی هستند:

۱- ایران: کم‌پشتوانه، در حال اضمحلال

- ۲- اسلام: کم‌پشتوانه، کم‌تر توجیه‌گرانه و کم‌تر مددگیرانه
 - ۳- وطن: بی‌معیار، علاقه‌های احساسی - فاقد چارچوبه‌ی سرزمینی
 - ۴- ملت: مؤثر، ولی بی‌در و پیکر و عقب‌افتاده
 - ۵- مردم: حضور کم‌تأثیر، حضور نیازمند راهنما
 - ۶- من: غایب - بی‌شکل
 - ۷- ما: فاقد اثر کاربردی، بیش‌تر پذیرنده، کم‌حضور پادشاه ولی بلااثر بر مفهوم من و مای فردی و جمعی
 - ۸- بیگانه و دشمن: شکست خوردن‌های متوالی ما، فقدان بیگانه، حالت صلح و رفاقت
 - ۹- اجنبی: شناسایی بیش‌تر و رو به ازدیاد، شناخت همزاد با آگاهی کم یا نادرست، قضاوت‌های احساسی عجیب و شگفت‌آور
 - ۱۰- کفار: حضور کم‌تر، کم‌ترین معنا، بی‌دشمنی پادشاه، مراوده‌های رویاروی
 - ۱۱- زندیق: حضور بسیار کم، تنها در حد دگری مذهبی
- در تعریف هویت به معنای مبانی (سنتی - دینی - قانونی) اقتدار نیز شاهد حضور ویژگی‌هایی هستیم:
- ۱- پدرسالاری: رو به اضمحلال بیش‌تر به دلیل ترور پادشاه پیشین و ضعف مفرط پادشاه پسین
 - ۲- شیخوخیت: بسیار کم‌تأثیر و کم‌حضور
 - ۳- مطلق بودن قدرت: مقدر به تقدیر الهی ولی آرام آرام رو به ضعف
 - ۴- قداست داشتن قدرت: نگاه شکسته و تقدیس ترقی
 - ۵- لزوم حفظ کیان جامعه اسلامی در برابر کفار: بی‌نیازی ناشی از صلح با مجاوران
 - ۶- ضرورت سازگاری زندگی فردی و جمعی با شرع: عدم وجود اصرار و عدم شناخت اولیه
 - ۷- جایگاه مجتهدان و عالمان مذهبی در زندگی جمعی: نیازمندی به آن ولی بدون تزویر و تظاهر

- ۸- آزادی: فقدان وجود، ناشناخته بودن
- ۹- قانون اساسی: بی‌معنا، احساس نیاز
- ۱۰- حاکمیت اکثریت: بی‌معنا، کم‌کم در حال رشد سلولی
- ۱۱- تحدید اختیارات پادشاه: بسته به نوع فرمانروایی به تدریج در حال پیدایی
- ۱۲- عرف: غیر پادشاهانه، کاملاً مردم ساخته
- ۱۳- مصلحت عمومی: عوام کالانعام اما رو به ترقی
- واژگان پادشاه و شاه و سلطنت و سلطان و وارث تاج و تخت کیانی، دیگر در حد وفور کاربرد ندارد، بلکه با توجه به رویارویی ایران و فرنگ، و شکست‌های پی‌درپی ما، تمام متن بر حول بازسازی و چگونگی ترقی مملکت شکل می‌گیرد و نشان از پیدایش یک متن و روایت درمان‌شناسانه و دردشناسانه‌ی مبتنی بر تاریخ‌نگاری دارد. مفاهیم میهن و وطن و ایران به واژگانی فعال و پرکار تبدیل شده‌اند، زیرا عقب‌ماندگی مان مقبول و معهود تلقی نشده است. جنگ‌آوری دیگر فرصت بروز ندارد، زیرا مغلوب شده‌ایم و باید گفتار یک مغلوب سرگرم بازسازی را پیشه‌ی سخنان خود کنیم. واژگان اسلامی، ویژگی توجیه‌گرایانه و مقبولیت‌ساز خود را از دست داده، و کم‌تر مورد استفاده قرار گرفته‌اند زیرا در چنین عصری، حالت تسلی‌بخشی یافته و کار ویژه‌های حماسی و توده‌پذیرانه‌ی خود را از دست داده‌اند. از مجموعه واژگانی، از پاره‌ی غربی برساننده‌ی هویت بیش‌تر بهره گرفته می‌شود، زیرا، از یک سو قدرت درک اولیه و هرچند سطحی تجدد و مدرنیته را یافته، و درک کرده‌اند که ترقی چیست و عقب‌ماندن از چه قرار است؛ از دیگر سو، مفاهیم و مضامین غربی آرام‌آرام در این دوره می‌توانست در راه بازسازی و تقویت پایه‌های مفهومی، در ایران کاربرد بیابد و دیگر هیچ خبری از اعراض‌های خودخواهانه و خود برتربینانه در میان آنان نمی‌یابیم. دست‌کم نوعی نیاز، پدید آمده بود و باعث می‌شد که مورخ قاجاری - کم‌تر ناصری و بیش‌تر مظفری - نسبت به فرنگی جماعت استراق بصر کند و از روی دست آنان بخواند و به کار بندد. گرچه

گاهی نوک قلم را به نحوی حقیرانه علیه آنان می چرخاند، ولی سرانجام از آنان مدد می خواهد. بنابراین:

- ۱- پاره‌ی ایرانی بر سازه‌ی هویت: عامل، ولی تحت تأثیر با محوریت همزاد سلطنت / ترقی با ویژگی منفعلانه
 - ۲- پاره‌ی اسلامی بر سازه‌ی هویت: خادم برای محور سلطنت / ترقی / دولت - ملت با ویژگی منفعلانه
 - ۳- پاره‌ی غربی بر سازه‌ی هویت: نافع برای محور ترقی / دولت - ملت / سلطنت با ویژگی مهاجمانه و متحیرانه
- مانوئل کاستلز از سه نوع هویت نام می برد. نخستین آن «هویت برنامه‌دار» است که طی آن:

کنش‌گران اجتماعی، با استفاده از هرگونه مواد و مصالح فرهنگی قابل دسترسی هویت جدیدی می‌سازند که موقعیت آنان را در جامعه از نو تعریف می‌کند، و به این تعبیر در پی تغییر شکل کل ساختار اجتماعی هستند (کاستلز، ۱۳۸۰: ج ۲، ۲۴).

نوع دوم، «هویت مشروعیت‌بخش» است که: «توسط نهادهای غالب جامعه ایجاد می‌شود تا سلطه‌ی آن‌ها را بر کنش‌گران اجتماعی گسترش دهد و عقلانی کند» (کاستلز، ۱۳۸۰، ج ۲: ۲۴).

نوع سوم، «هویت مقاومت» است که:

«به دست کنشگرانی ایجاد می‌شود که در اوضاع و احوال یا شرایطی قرار دارند که از طرف منطق سلطه بی‌ارزش دانسته می‌شود و یا داغ‌ننگ بر آن زده می‌شود» (کاستلز، ۱۳۸۰، ج ۲: ۲۴).

با بهره‌گیری از سه نوع هویت، می‌توانیم بگوییم که متون تاریخ‌نگارانه‌ی دوگانه‌ی ما نگاه ویژه‌ای به هر سه نوع هویت داشته‌اند:

یک) هویت برنامه‌دار: با بهره‌گیری از مصالح فرهنگی «خود» و «دیگری» و پاره‌ی غربی بر سازه‌ی هویت، در صدد جبران عقب‌ماندگی و نیل به ترقی برآمده‌اند.

دو) هویت مشروعیت‌بخش: اغتشاش و آشفتگی، سبب‌ساز زوال حق سلطه بوده است، و بی‌نظمی و بی‌امنیتی، مانع شکل‌گیری مشروعیت می‌شده است به‌ویژه آن‌که «دیگران» ما را مقهور کرده بودند و خود مترقی شده‌اند.

سه) هویت مقاومت: خصم درون، برتر از خصم برون بوده، و مانع را به‌درستی در خود می‌دیده است، و با استعانت از دیگری درصدد جبران عقب‌ماندگی برآمده بودند. مقاومت داخلی در برابر سلطنت نبود، اما زرق و برق تمدن غرب، خود بزرگ‌ترین عاملی بود که مردمان داغ‌ننگ بر سلطنت دودمان قاجار بزنند.

منابع:

- ۱- آقابخشی، علی و افشاری‌راد، مینو (۱۳۷۹): *فرهنگ علوم سیاسی*، تهران: چاپار.
- ۲- استرنیاتی، دومینیک (۱۳۸۰): *مقدمه‌ای بر نظریه‌های فرهنگ عامه*، ترجمه‌ی ثریا پاک‌نظر، تهران: گام نو.
- ۳- استوتزل، ژان (۱۳۷۴): *روان‌شناسی اجتماعی*، ترجمه‌ی علی‌محمد کاردان، تهران: دانشگاه تهران، چاپ ششم.
- ۴- اشپولر، برتولد و دیگران (۱۳۸۰): *تاریخ‌نگاری در ایران*، ترجمه و تألیف یعقوب آژند، تهران: گستره.
- ۵- اشرف، احمد (۱۳۷۳): «هویت ایرانی»، *گفت‌وگو*، شماره‌ی ۳، صص ۲۶-۷.
- ۶- افروغ، عماد (۱۳۸۰): *چالش‌های کنونی ایران*، تهیه و تنظیم داریوش قمری، تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۷- افشارفر، ناصر (۱۳۷۹)، «میرزا غلامحسین خان افضل‌الملک و سفرنامه‌ی اصفهان»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، سال ۳، شماره‌ی ۱۲، پیاپی ۳۶، صص ۳۰-۲۸.
- ۸- افضل‌الملک، غلامحسین (۱۳۸۰): *سفرنامه‌ی اصفهان*، به کوشش ناصر افشارفر، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ۹- برگر، پیتزل. و توماس لوکمان (۱۳۵۷): *ساخت اجتماعی و واقعیت: رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت*، ترجمه‌ی فریبرز مجیدی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۰- بیلینگتون، روزاموند و دیگران (۱۳۸۰): *فرهنگ و جامعه: جامعه‌شناسی فرهنگ*، ترجمه‌ی فریبا عزب‌دفتری، تهران: قطره، ۱۳۸۰.
- ۱۱- تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۷): «فرانوگرایی، غیریت و جنبش‌های جدید اجتماعی»، *گفت‌مان*، شماره‌ی ۱، صص ۱۰۶-۸۹.
- ۱۲- تودورف، تزوتان (۱۳۷۳): *گفت‌وگو (با) «خود و دیگری»*، مصاحبه‌گر رامین جهاننگلو، *گفت‌وگو*، شماره‌ی ۶، صص ۱۰۵-۸۹.
- ۱۲/۱- جلالی، نادره (۱۳۷۹): «شرحی از احوالات ناگفته‌ی غلامحسین خان افضل‌الملک»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، سال سوم، شماره ۹، پیاپی ۳۳، سی و یک تیر ۱۳۷۹، صص ۳۸-۳۶.
- ۱۳- حقدار، علی‌اصغر (۱۳۸۰): *فراسوی پست مدرنیته: اندیشه‌ی شبکه‌ای، فلسفه‌ی سنتی و هویت ایرانی*، تهران: شفیع.
- ۱۴- خلیلی، محسن (۱۳۷۷): «درآمدی بر بایستگی‌های ورود ایرانیان به عرصه‌ی گفت‌وگوی تمدن‌ها»، *گفت‌مان*، سال اول، شماره‌ی ۳، صص ۱۱۶-۱۰۷.

- ۱۵- دیباج، سیدموسی (۱۳۷۹): *پرسش فلسفی ایرانی بودن چیست*، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- ۱۶- رجایی، فرهنگ (۱۳۷۶): *معرکه‌ی جهان‌بینی‌ها: در خردورزی سیاسی و هویت ما ایرانیان*، تهران: احیای کتاب.
- ۱۷- رواسانی، شاپور (۱۳۷۹): *مفهوم اسلامیت و ایرانیت*، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- ۱۸- _____ (۱۳۸۰): *زمینه‌های اجتماعی هویت ملی*، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- ۱۹- ریتزر، جورج (۱۳۷۴): *نظریه‌ی جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، چاپ دوم، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، تهران: علمی، چاپ دوم.
- ۲۰- ستاری، جلال (۱۳۸۰): *هویت ملی و هویت فرهنگی: بیست مقاله در قلمرو تاریخ و فرهنگ*، (ترجمه و تألیف)، تهران: مرکز.
- ۲۱- ستوده، هدایت‌ا... (۱۳۷۶): *در آمدی بر روان‌شناسی اجتماعی*، چاپ سوم، تهران: آوای نور.
- ۲۲- شیخاوندی، داور (۱۳۷۹): *تکوین و تنفیذ هویت ایرانی*، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- ۲۳- صدر، ضیا (۱۳۷۷): *کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان*، تهران: اندیشه‌ی نو.
- ۲۴- طالبی، تهماسب (۱۳۷۸): «*حقایق الاخبار ناصری اثر محمد جعفر خورموجی*»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، سال سوم، شماره‌ی ۱، پیاپی ۲۵، صص ۱۷-۱۴.
- ۲۵- الطایبی، علی (۱۳۷۸): *بحران هویت قومی در ایران*، تهران: شادگان، ۱۳۷۸.
- ۲۶- قیصری، نورا... (۱۳۷۷): «*قومیت عرب و هویت ملی در جمهوری اسلامی ایران*»، *مطالعات راهبردی*، پیش شماره‌ی اول، صص ۸۳-۴۹.
- ۲۷- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰): *عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ*، ۳ جلد، ترجمه‌ی علی‌قلیان و دیگران، تهران: طرح نو.
- ۲۸- کریمی، یوسف (۱۳۷۹): *روان‌شناسی اجتماعی: نظریه‌ها، مفاهیم و کاربردها*، چاپ هشتم، ویرایش سوم، تهران: ارسباران.
- ۲۹- کلاین‌برگ، اتو (۱۳۷۶): *روان‌شناسی اجتماعی*، جلد اول و دوم، چاپ سیزدهم و دوازدهم، ترجمه‌ی علی‌محمد کاردان، تهران: اندیشه.
- ۳۰- کوئن، بروس (۱۳۷۳): *مبانی جامعه‌شناسی*، چاپ سوم، ترجمه‌ی غلامعباس توسلی و رضا فاضل، تهران: سمت.
- ۳۱- گرث، هاینریش، هانس و میلز، چارلزرایت (۱۳۸۰)، *منش فرد و ساختار اجتماعی: روان‌شناسی نهادهای اجتماعی*، ترجمه‌ی اکبر افسری، تهران: آگاه.
- ۳۲- گولد، جولیبوس، کولب، ویلیام ل. (۱۳۷۶): *فرهنگ علوم اجتماعی*، ترجمه‌ی باقر پرهام و دیگران، تهران: مازیار.

- ۳۳- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۴)؛ *جامعه‌شناسی*، چاپ دوم، ترجمه‌ی منوچهر صبوری، تهران: نی.
- ۳۴- مارزولف، اولریش (۱۳۸۰)؛ *شاهنامه و هویت ایرانی*، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- ۳۵- مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۳)؛ *هویت ایرانی و زبان فارسی*، تهران: باغ آینه.
- ۳۶- نکوروح، محمود (۱۳۷۸)؛ *در جست‌وجوی هویتی تازه*، تهران: چاپخش.
- ۳۷- یاوری، نوشین (۱۳۷۳)؛ «واژه‌های بیگانه و هویت جمعی در شعارهای انقلاب ایران»، *گفت‌وگو*، شماره‌ی ۶، صص ۸۷-۷۳.
- ۳۸- یوسفی، علی (۱۳۸۰)؛ «روابط بین قومی و تأثیر آن بر هویت ملی اقوام در ایران»، *مطالعات ملی*، سال دوم، شماره‌ی ۸، صص ۴۲-۱۳.
- 39- Borgatta, Edgar (1992); [Editor - in - chief] *Encyclopedia of Sociology*, New York: Macmillan.
- 40- Kuper, Adam and Jessica (1999); *The Social Sciences Encyclopedia*, Second edition, London: Routledge.